

برتری انسان بر سایر آفریدگان

دکتر سولماز کاراندیش**

دکتر احمد عابدی*

چکیده

قرآن کریم از تکریم انسان و برتری او بر بسیاری از آفریدگان خدا سخن گفته است. این بحث در طول تاریخ اسلام، همواره بین دانشمندان مسلمان مطرح بوده است که آیا این برتری مطلق است یا نسبی و اگر نسبی است، نسبت به چه موجوداتی؟ این تکریم به چه معنا و دارای چه ابعادی است؟ در این گفتار، به بررسی این موضوع می‌پردازیم. امتیازات گروه‌های برتر موجودات (انسان، جن و ملک) را مورد بررسی قرار می‌دهیم و جایگاه انسان را در این میان تبیین می‌کنیم. به نظر نگارنده، انسان در میان موجودات مختار مکلف، از جن بالاتر است و اگر به مقام خلیفه الهی دست یابد، از فرشتگان نیز برتر خواهد رفت. هم‌چنین اگر خود را با اعمال ناشایست از درجه‌ی انسانیت حقیقی ساقط سازد، نه تنها از جن مؤمن، که از هر موجودی پست‌تر خواهد گردید.

واژه‌های کلیدی: ۱. کرامت ۲. تفضیل/برتری ۳. انسان ۴. جن ۵. فرشته/ملک

۱. مقدمه

در قرآن، انسان در اوج عزت معرفی شده است. سخن از تکریم انسان است از جانب کمال مطلق و به‌دنبال آن، برتری او بر بسیاری از آفریدگان. این‌که تکریم انسان به چه معنا است و انسان از چه موجوداتی برتر است، همواره مورد توجه دانشمندان مسلمان بوده و اثرات تربیتی فراوانی در مکتب تربیتی اسلام داشته است. انسان با شناختن جایگاه ویژه‌ی خود در نظام هستی - که همانا دومین مقام پس از یکتا آفریدگار عالم است (خلیفه الله) - در جهت تحقق این مقام خواهد کوشید و خود را از پستی‌ها خواهد رهانید.

*دانشیار دانشگاه قم

**استادیار دانشگاه شیراز

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۱/۲۰

e-mail: karandishs@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۸۹/۶/۱۴

انسان به حکم مقام بلند و منحصر به فرد «خلافه الّهی»، از جایگاه نخست در میان آفریدگان خدای تعالی برخوردار است. بنابراین «خلیفه الله» از همه‌ی مخلوقات برتر است. اما آیا همه‌ی انسان‌ها شایسته‌ی این مقام رفیع‌اند؟

مسئلاً گروهی از انسان‌ها از جایگاه والایی که خالق هستی به آن‌ها بخشیده بود، به پست‌ترین مراتب هستی سقوط کرده‌اند^۱ و دیگر نه تنها انسانیتی برای خود باقی نگذاشته‌اند، که شایسته‌ی نام حیوان نیز نیستند^۲. با این توجه، تکلیف برتری انسان در آیه‌ی فوق چیست؟ آیا می‌توان امثال معاویه و هیتلر و بوش و سردمداران صهیونیست را از نبات و حیوان و جن و ملک برتر دانست؟

در این مختصر، سعی بر آن است که اطلاق این برتری را مورد دقت بیشتری قرار دهیم. در این مسیر، با مراجعه به آموزه‌های اسلام و آرای دانشمندان بزرگ دین، ابتدا مفهوم کرامت و تفضیل و ابعاد آن و سپس وجه این تکریم خاص را بررسی می‌کنیم و در نهایت جایگاه انسان را در مقایسه با سایر آفریدگان تبیین خواهیم کرد.

۲. کرامت انسان

کرامت انسان به طور مشخص و مؤکد، در آیه‌ی ۷۰ سوره‌ی اسراء مطرح شده‌است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»^۳: «و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌ها] برنشانیدیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آن‌ها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم».

در این آیه، سخن از تکریم انسان است که خدای تعالی انجام آن را به خود منسوب داشته‌است. تکریم به معنای سخاوتمندانه و عمومی و بسیار عطا کردن است^۴.

به فرموده‌ی علامه طباطبایی (ره) «این آیه در سیاق ممت نهادن است؛ ممتی آمیخته با عتاب. گویی خدای تعالی پس از آن که^۵ فراوانی نعمت و تواتر فضل و کرم خود را نسبت به انسان ذکر نمود و او را برای به دست آوردن آن نعمت‌ها و رزق‌ها و برای این که زندگی‌اش در خشکی به خوبی اداره شود، سوار بر کشتی کرد، او پروردگار خود را فراموش نمود و از وی روگردانید و از او چیزی نخواست. بعد از نجات از دریا باز هم روش نخست خود را از سرگرفت؛ با این که همواره در میان نعمت‌های او غوطه‌ور بوده‌است. اینک در این آیه، خلاصه‌ای از کرامت‌ها و فضل خود را می‌شمارد، باشد که انسان بفهمد پروردگارش نسبت به وی توجه بیشتری دارد و متأسفانه انسان این توجه را نیز مانند همه‌ی نعمت‌های الاهی کفران می‌کند.

از همین جا معلوم می‌شود که مراد از آیه بیان حال جنس بشر است، صرف‌نظر از کرامت‌های خاص و فضایل روحی و معنوی که به عده‌ای اختصاص داده است. بنابراین آیه مشرکین و کفار و فاسقین را نیز در نظر دارد؛ چه اگر نمی‌داشت و مقصود از آن انسان‌های مطیع و خوب بود، معنای امتنان و عتاب درست در نمی‌آمد» (۱۵، ج: ۱۳، ص: ۲۱۴).

در این آیه‌ی شریفه، از تکریم و تفضیل انسان سخن به میان آمده است.

۲.۱. معنای کرامت

کرم در لغت به معنای^۵ ارزشمندی، عزّت و شرف و در مقابل «هوان» (خواری) است: «وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ»: «و هر که را خدا خوار کند، او را گرامی دارنده‌ای نیست، چراکه خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد» (حج/۱۸).

کرامت به معنای عزّت و بزرگواری در ذات شیء است و برتری نسبت به دیگر اشیا در آن لحاظ نشده است. مفاهیم جود، سخا، اعطاء، گذشت، بزرگی، منزّه بودن، مورد پسند بودن، ستوده بودن، نیکو بودن و لثیم نبودن از آثار و لوازم کرامت است.

کرم اگر وصف خدای تعالی واقع شود، مراد از آن احسان و نعمت آشکار خدا است و اگر وصف انسان باشد، نام اخلاق و افعال پسندیده‌ی اوست که از وی ظاهر می‌شود. تنها به کسی کریم می‌گویند که اخلاق و افعال پسندیده از او ظاهر شود. هر چیزی که در نوع خود شریف است با «کرم» توصیف می‌شود.

۲.۲. مصادیق کرامت

خصوصیات کرامت بر حسب اختلاف مصادیق و موارد، مختلف است. در همه‌ی موارد زیر، کرامت یک معنای کلی جامع دارد و آن عزّت در ذات شیء بدون برتری نسبت به دیگری است:

موضوعات خارجی: «قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ»^۶؛ «أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ»^۷؛ «وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ»^۸.

سخنان: «وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»^۹.

انسان: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»^{۱۰}؛ «إِن أكرمكم عند الله اتقاكم»^{۱۱}؛ «فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ»^{۱۲}.

ملائکه: «كِرَامًا كَاتِبِينَ»^{۱۳}.

خدای تعالی: «فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ»^{۱۴}. «مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ»^{۱۵}؛ «أَفَرَأَى وَرَبِّكَ الْأَكْرَمَ»^{۱۶}.

بهره‌ی بنده از این صفت کریم آن است که از خواری و ذلت مادی و روحانی منزّه گردد و در ذات خود، سربلند و عزیز باشد. این ویژگی جز با نزدیکی معنوی به خدای (عزّ و جلّ) از راه کاستن از وابستگی‌های مادی و وابستگی به ملاً اعلیٰ به دست نمی‌آید.

۲.۳. مصادیق اکرام‌شدگان

دامنه‌ی موهبت «اکرام» در قرآن کریم وسیع است، به گونه‌ای که شامل حال بسیاری از مردم می‌شود، مانند: اکرام به نعمت در آیه‌ی «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ»^{۱۷} و نیز اکرام به قرب خدا در آیه‌ی «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ»^{۱۸} (چون کرامت عبد نزد خدا خود اکرامی است از خدا نسبت به او).

اما بنده‌ای که نزد خدا محترم یا برخوردار از نعمت‌های خداست، به طور مطلق، جزو مکرمین شمرده نمی‌شود؛ یعنی هر چند استعداد تکریم داشته باشد، لزوماً در نزد خدا اکرام‌شدنی نیست. این اطلاق تنها درباره‌ی دو گروه از آفریدگان خدا به کار می‌رود: یکی ملائکه: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^{۱۹} و دیگری مؤمنانی که ایمانشان کامل باشد، چه از مخلصین، به کسر لام، باشند: «أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ»^{۲۰} یا از مخلصین - به فتح لام: «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ... وَ هُمْ مُّكْرَمُونَ»^{۲۱}.

البته میان «مکرم بودن» ملائکه و بشر - هر چند هر دو موهبتی است - تفاوت وجود دارد: این موهبت را به بشر از راه اکتساب می‌دهند و به فرشتگان، بدون اکتساب (۱۵، ج: ۱۴، ص: ۳۸۷): «يَأْتِيَتْ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»^{۲۲}.

۲.۴. منشأ کرامت انسان

با توجه به آیات قرآن، کرامت انسان بر دو قسم است: ذاتی و اکتسابی. کرامت ذاتی همان است که در آیه‌ی ۷۰ سوره‌ی اسراء و نظایر آن در قرآن بدان اشاره شده است. اما راه دست‌یابی به کرامت اکتسابی تقوا است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ»^{۲۳}. تقوا از ریشه‌ی «وقی» به معنای حفظ و نگه‌داشتن، بر دو قسم است: درونی و بیرونی. تقوای درونی یعنی نگه‌داشتن نفس از هر آن‌چه او را نشاید و ایجاد مانع در برابر سرکشی او؛ و تقوای بیرونی یعنی محافظت نفس از آسیب‌های خارجی و ایجاد سپری نگه‌دارنده برای مصونیت او^{۲۴}. آری؛ «آن‌چه مزیت حقیقی است، آدمی را بالا می‌برد و به سعادت حقیقی‌اش، که همان زندگی طیبه و ابدی در جوار رحمت پروردگار است، می‌رساند عبارت است از تقوا. تنها وسیله برای رسیدن به سعادت آخرت - که به طفیل آن، سعادت دنیا را هم تأمین می‌کند - تقوا است. به همین جهت، خدای تعالی فرموده: «تَرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ»^{۲۵}

و نیز فرموده: «و تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»^{۲۶} و وقتی یگانه مزیت تقوی باشد، قهراً گرامی‌ترین مردم نزد خدا باتقواترین ایشان است.

این هدف - که خدای تعالی به علم خود، آن را هدف زندگی انسان‌ها قرار داده - هدفی است که بر سر به‌دست آوردن آن «پنجه به رخ یک‌دیگر کشیدن» پیش نمی‌آید، به‌خلاف هدف‌های موهوم یادشده که برای به‌دست آوردن آن، مزاحمت‌ها، جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها پیش می‌آید.

این آیه‌ی شریف دلالت دارد بر این‌که بر هر انسانی واجب است در هدف‌های زندگی خود، تابع دستورات پروردگار خود باشد؛ آن‌چه او اختیار کرده اختیار کند و راهی که او به سوی هدایت کرد، پیش گیرد. خدا راه تقوا را برای او برگزیده، پس او باید همان را پیش گیرد. علاوه بر این، بر هر انسانی واجب است که از بین همه‌ی سنت‌های زندگی، دین خدا را سنت خود قرار دهد (۱۵، ج: ۱۸، صص: ۴۹۱ - ۴۹۲). در حقیقت، کرامت ذاتی انسان متکی به درک فطری انسان است و اصلاً اوامر و نواهی فطری از همین کرامت سرچشمه می‌گیرند و در آن ریشه دارند.

۲.۵. تفاوت تکریم و تفضیل

مسئلاً قرآن از به کار بردن دو واژه‌ی تکریم و تفضیل در آیه‌ی ۷۰ سوره‌ی اسراء، معانی خاصی را اراده فرموده است. قبل از هر چیز، به معنای لغوی این دو واژه توجه کنیم:

تکریم (از ریشه‌ی کرم، باب تفعیل) به معنای آن است که به انسان نفعی برسانند که نقص و شکست و خواری در آن نباشد، یا آن‌چه به وی می‌رسد را کریم (شریف) توصیف کنند (۹، ص: ۷۰۷).

تفضیل از ریشه‌ی فضل، به معنای زیادتر از حدّ میانه است. اگر فضل در مقام مقایسه به کار رود، سه نوع است: از حیث جنس (مانند فضل حیوان بر نبات)، از حیث نوع (مانند فضل انسان بر حیوانات دیگر) یا از حیث ذات (فضل فردی بر دیگری). دو نوع اول جوهری‌اند، یعنی راهی برای تکمیل ناقص و کسب فضل نیست، اما نوع سوم عرضی است و اکتساب فضل در آن ممکن است، مانند «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»^{۲۷}. در این مورد، برای هر یک از زن و مرد، راه کسب فضل باز است و ممکن است در موردی خاص، زن از حیث بعد مورد نظر آیه بر مرد خود برتری یابد یا مردی این برتری خود را از دست بدهد.

هم‌چنین هر عطیه‌ای را که لازمه‌ی فرد نیست و به او داده می‌شود فضل گویند (۹، ص: ۶۳۹)، مانند: «و سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»^{۲۸} یا «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»^{۲۹}.

با دقت در عبارات فوق، روشن است که در تکریم، معمولاً مقایسه‌ای مد نظر نیست؛ اما در تفضیل، بلکه در فضل، گذر از یک معیار، مورد نظر است.

۲.۵.۱. نظرات مفسران: مفسران در اصل تفاوت این دو عبارت

متفق‌اند، اما در بیان مصادیق آن‌ها اختلافاتی دارند.

- علامه طبرسی در مجمع‌البیان، مصادیق تکریم و تفضیل را یکسان می‌داند و علت تکرار آن را چنین بیان می‌کند: «جمله‌ی «کرمنا» صرف انعام را می‌رساند، بدون این‌که نظری به برتری انسان نسبت به سایر موجودات داشته باشد، ولی تفضیل نظر به برتری دارد و اگر دومی را نمی‌گفت، این اشاره ظاهر نمی‌شد» (۱۶، ج: ۶، ص: ۶۶۱).
- بعضی نیز گفته‌اند که تکریم تنها شامل نعمت‌های دنیا می‌شود و تفضیل مربوط به نعمت‌های آخرت است (همان و ۶، ص: ۱۷۰). البته این مفهوم با معنای لغوی سازگاری ندارد و دلیلی نیز برای آن مطرح نشده است.
- بعضی دیگر گفته‌اند که تکریم به وسیله‌ی نعمت‌هایی است که مجوز تکلیف‌اند و تفضیل با اعطای نعمت تکلیف (دین) است که به وسیله‌ی آن، آدمی به رتبه‌های والا می‌رسد (همان دو منبع).
- مورد دیگری را نیز بیان کرده‌اند و آن این‌که تفضیل نکته‌ای را می‌رساند که تکریم فاقد آن است و آن عبارت از این است که «نعمت مورد تفضیل بدون استحقاق داده شده است». علامه طباطبایی این امر را نپذیرفته‌اند: «تفضیل هم در نعمت‌هایی که مفضل استحقاق آن را دارد اطلاق می‌شود و هم در نعمت‌هایی که طرف استحقاق آن را نداشته باشد» (۱۵، ج: ۱۳، ص: ۶۶۱).
- فخر رازی در تفسیر خود در این باره می‌گوید: نزدیک‌ترین معنا این است که خدای تعالی انسان را بر سایر حیوانات به اموری خلقی، طبیعی و ذاتی از قبیل عقل، نطق، خط، صورت زیبا و قامت موزون برتری داده است و همه‌ی این‌ها را به وسیله‌ی عقل و فهم در اختیار آدمی قرار داده، تا به وسیله‌ی آن‌ها عقاید حق و اخلاق فاضله را تحصیل کند. اولی تکریم و دومی تفضیل است (۸، ج: ۷، ص: ۳۷۵).
- به عبارت دیگر، تکریم عبارت است از امور ذاتی و غرایز ملحق به آن و تفضیل عبارت از امور کسبی است که خود او باید تحصیل کند. این مطلب نیز مورد انتقاد علامه طباطبایی قرار گرفته است: «هرچند به گفته‌ی او مواهبی که در آدمی است دو جور است: امور «ذاتی» و امور «اکتسابی»، دلیلی وجود ندارد که مراد از تکریم اولی باشد و مراد از تفضیل دومی؛ بلکه لغت عرب هم با آن سازگار نیست» (۱۵، ج: ۱۳، ص: ۲۱۹). آری، اگر فضل

ذاتی مورد نظر بود، اکتساب فضل قابل پذیرش بود؛ اما در این آیه، سخن از فضل انسان نسبت به سایر موجودات است که فضل جوهری است.

باید توجه داشت که برخی از این موارد بدون داشتن دلیلی، از لغت یا احادیث بیان شده‌اند و گاه دلیل مخالفی نیز دارند یا از باب بیان مصداقی از تفاوت اصلی این دو واژه‌اند. با توجه به معنای لغوی این دو واژه باید گفت: «مقصود از تکریم اختصاص دادن به عنایت و شرافت دادن به خصوصیتی است که در دیگران نباشد، و با همین خصوصیت است که معنای تکریم با تفضیل فرق پیدا می‌کند؛ چون تکریم معنایی است نفسی و در تکریم، کاری به غیر نیست، بلکه تنها شخص مورد تکریم مورد نظر است که شرافت و کرامتی را دارا شود، به خلاف تفضیل که منظور از آن این است که شخص مورد تفضیل از دیگران برتری یابد، در حالی که او با دیگران در اصل آن عطیه شرکت دارد» (۱۵، ج: ۱۳، ص: ۲۱۴). میان تکریم و تفضیل در استعمال قرآنی، عموم و خصوص من وجه برقرار است. گاهی تکریم بدون تفضیل مورد نظر است، نظیر: «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ»^{۳۰}؛ گاه تفضیل بدون تکریم، مانند: «وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ»^{۳۱} و زمانی تفضیل همراه با تکریم، نظیر: «قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا»^{۳۲} که در آن تکریم متضمن معنای تفضیل است. لازم است یادآوری شود که آن چه در این نوشتار در مورد انسان رشدیافته مورد نظر است، تکریم همراه با تفضیل است.

۲.۶. مصادیق تکریم و تفضیل

بنابراین مصادیق این دو کلمه در مورد انسان، معمولاً متفاوت‌اند و هریک ناظر به دسته‌ای از موهبت‌های الهی است که به انسان داده شده است: تکریم وی به دادن عقل است که به هیچ موجود دیگری داده نشده^{۳۳} و انسان به وسیله‌ی آن خیر را از شر و نافع را از مضر و نیک را از بد تمیز می‌دهد. موهبت‌های دیگری از قبیل تسلط بر سایر موجودات و استخدام و تسخیر آن‌ها برای رسیدن به هدف‌ها، هم‌چنین نطق و خط و امثال آن نیز زمانی محقق می‌شود که عقل باشد.

تفضیل انسان بر سایر موجودات به این معنا است که از هر یک از موهبت‌هایی که به

سایرین عنایت فرموده است، سهم بیشتری به انسان داده است:

- غذای حیوان خوراک ساده‌ای از گوشت، میوه، گیاهان یا غیر آن است، ولی انسان، که در این جهت، با حیوان شریک است، با استفاده از همان مواد غذایی، انواع طعام‌های پخته و خام را ابتکار می‌کند، طعام‌های گوناگون و لذیذ و فنون مختلف که نمی‌توان به شماره آورد.

- در مورد آشامیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها، ازدواج، گزینش مسکن و رفتار اجتماعی نیز وضع بر همین منوال است (۱۵، ج: ۱۳، ص: ۲۱۴).
- قوای حسی انسان نیز هرچند در ابتدا از برخی حیوانات ضعیف‌تر است، با ابداع ابزار و وسایلی، تقویت شده است.
- انسان برای رسیدن به هدف‌های خود، سایر موجودات را استخدام می‌کند، ولی سایر موجودات چنین نیستند؛ بلکه می‌بینیم که دارای آثار و تصرفاتی ساده و مخصوص به خودند.
- تا جایی که اطلاع داریم، موجودات غیر از انسان از زمان آفرینش، از موقف و موضع خود قدمی فراتر نگذاشته‌اند و تحول محسوسی به خود نگرفته‌اند، و حال آن‌که انسان در تمامی ابعاد زندگی خود، قدم‌های بزرگی به سوی کمال^{۳۴} برداشته و هم‌چنان برمی‌دارد.

۲.۷. ابعاد و شواهد کرامت انسان

در تفاسیر، ذیل آیه‌ی مورد بحث، ابعاد کرامت انسان را بسیار متعدد برشمرده‌اند. فخر رازی در تفسیر کبیر خود (ج: ۷، ص: ۳۷۲) انسان را جوهری مرکب از نفس و بدن معرفی کرده است که هرکدام از آن‌ها در مقایسه با همتایان خود، در عالم سفلی برترند. چند بعد عمده برای کرامت انسان می‌توان برشمرد:

- ۲.۷.۱. **کرامت نفس انسانی:** نفس انسانی شریف‌ترین نفوس موجود در عالم سفلی است. نفوس دیگر در این عالم عبارت‌اند از نفس نباتی و نفس حیوانی. نفس نباتی سه قوه‌ی اصلی دارد: اغتدا، نمو و تولید. نفس حیوانی علاوه بر این سه قوه، دو قوه‌ی دیگر نیز دارد: حاسه و محرکه بالاختیار. نفس انسانی باز قوه‌ی اختصاصی دیگری نیز بهره برده است: عاقله. امتیازات قوه‌ی عاقله عبارت‌اند از:
 - حقایق اشیا را آن‌گونه که هست درک می‌کند؛
 - نور معرفت خدا در آن تجلی می‌یابد و شعاع کبریای او در آن می‌تابد؛
 - بر اسرار دو عالم خلق و امر اطلاع می‌یابد و به اقسام مخلوقات خدا، از ارواح و اجسام، چنان که هستند، احاطه پیدا می‌کند؛
 - این قوه از سنخ جواهر قدسی و ارواح مجرد الاهی است، بنابراین در شرافت و برتری، با قوای پنج‌گانه‌ی نباتی و حیوانی، در خور مقایسه نیست.

بنابراین معلوم است که نفس انسانی شریف‌ترین نفوس موجود در این عالم است.

- ۲.۷.۲. **کرامت بدن انسانی:** از جمله اموری که مفسران^{۳۵} نشانه‌ی کرامت بدن آدمی دانسته‌اند عبارت‌اند از^{۳۶}:

۱. غذا خوردن با دست به‌جای خوردن با دهان؛

۲. نطق و تمییز. نطق یعنی توانایی انتقال مافی‌الضمیر به دیگران. انسان قادر است هر آن‌چه شناخته یا دانسته است به دیگران بشناساند. بنابراین انسان لال نیز ناطق محسوب می‌گردد؛ اما فرد ناتوان ذهنی، هرچند قادر به سخن گفتن باشد، چون به‌طور کامل، توانایی تفهیم منظور خود به دیگران را ندارد، ناطق نیست؛

۳. راست‌قامت بودن^{۳۷}؛ البته این کلام تمام نیست؛ چراکه درختان از انسان بلندقامت‌ترند. بلکه شرط آن همراه بودن طول قامت با استكمال قوه‌ی عقلی و قوه‌ی حسی و حرکتی است؛

۴. حسن صورت؛ دلیل آن سخن خدای تعالی است: «وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ»: «و شما را صورتگری کرد، و صورتتان را نیکو آفرید» (غافر/۶۴). و نیز چون سخن از آفرینش انسان به میان آورد، فرمود: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»: «پس پرخیر و برکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است» (مؤمنون/۱۴) و باز فرمود: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»: «[آری ایمان دل‌های ما] رنگ‌آمیزی خدایی است و کیست که رنگ‌آمیزی‌اش بهتر از خدا باشد؟» (بقره/۱۳۸)؛

۵. بعضی نیز گفته‌اند معنای این تکریم آن است که انسان را با دست خویش (مباشراً) ساخت و سایر موجودات را از طریق «کن‌فیکون» آفرید. بنابراین موجودی که خدا به دست خویش ساخته است، بیشتر مورد عنایت و اکرام حق بوده است. مبنای این سخن حدیث مرفوعی از پیامبر اکرم (ص) است^{۳۸} که از زید بن اسلم و انس بن مالک و جابر بن عبدالله انصاری نقل شده (۲۸، ج: ۸، ص: ۱۶۷ و ۱۵، ج: ۱۳، ص: ۲۲۳) و البته در صحت این حدیث، تشکیک شده است (۱، ج: ۱۲، ص: ۲۵۲). متن آن نیز اشکالات واضحی دارد^{۳۹}.

۲.۷.۳. کرامت جایگاه انسانی: در نظام آفرینش، انسان موقعیت ویژه‌ای دارد (۱۶، ج: ۶، صص: ۶۶۱ - ۶۶۲؛ ۱۵، ج: ۱۳، ص: ۲۱۵؛ ۲۷، ج: ۱۲، ص: ۱۹۸ و ۱۰، ج: ۲، ص: ۱۳۷۱). شماری از این موقعیت‌ها به قرار ذیل‌اند:

۲.۷.۳.۱. تسخیر عالم؛ آیات متعددی^{۴۰} به این مسأله اشاره دارند، از جمله: جائیه/۱۳: «وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ «و آن‌چه را در آسمان‌ها و آن‌چه را در زمین است به سود شما رام کرد. همه از اوست. قطعاً در این امر برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی است».

تسخیر در فرهنگ قرآن، به دو معنا آمده است: یکی در خدمت منافع و مصالح انسان بودن (مانند تسخیر خورشید و ماه) و دیگری زمام اختیار چیزی در دست بشر بودن (مانند تسخیر کشتی‌ها و دریاها). اجسام عالم یا بسیط‌اند یا مرکب، که انسان از هر دو گروه استفاده می‌کند. اجسام بسیط، که زمین و آب و هوا و آتش‌اند، در خدمت انسان‌اند و اجسام

مرکب، که عبارت‌اند از آثار علوی، معادن، نبات و حیوان، و انسان گویا بر همه‌ی آن‌ها استیلا دارد، از آن‌ها استفاده می‌کند و همه‌ی اقسامش مسخر اویند.

انسان از دیدگاه قرآن، آن‌قدر عظمت دارد که همه‌ی این موجودات به فرمان الله، مسخر او گشته‌اند؛ یعنی یا زمام اختیارشان به‌دست او است یا در خدمت منافع انسان حرکت می‌کنند. انسان به قدری بااهمیت است که به‌صورت یک هدف عالی در مجموعه‌ی آفرینش درآمده است؛ یعنی انسان، الله، تکامل‌یافته‌ترین موجود این جهان است. این ارزش وجودی انسان در مکتب الهی بالاترین اثر تربیتی را برای انسان به دنبال دارد. او علاوه بر آن که سپاس‌گزار این نعمت‌های بی‌بدیل خواهد بود، هرگز خود را اسیر شهوت‌ها و ثروت و قدرت نمی‌کند و با شکستن تمام این زنجیرها به‌اوج آسمان‌ها پرواز می‌کند.

۲.۷.۳.۲. حمل انسان در خشکی و دریا بر مرکب‌های مختلف: در

آیه‌ی ۷۰ سوره اسراء، عطف جمله‌ی «وَ حَمَلْنَاهُمْ» و جمله‌ی «وَ رَزَقْنَاهُمْ» بر «تکریم»، عطف یک مصداق است که از عنوانی کلی انتزاع شده و بر آن متفرع شده است. همه‌ی این موارد از مظاهر تکریم است که انسان را به میهمانی تشبیه می‌کند که به ضیافتی دعوت شود و برای حضور در آن ضیافت، برایش مرکب بفرستند و در آن ضیافت، انواع غذاها و میوه‌ها را در اختیارش بگذارند. هم میهمانی تکریم است، هم مرکب فرستادن و هم پذیرایی با غذاهای لذیذ.

۲.۷.۳.۳. روزی دادن او از پاکیزه‌ها (محصولات کشاورزی، میوه‌ها، گوشت

و لبنیات)؛ به‌ویژه آن‌که انسان تنها موجودی است که غذاها و نوشیدنی‌ها را آن‌گونه که لطیف‌ترین طبع‌ها بیسندند، آماده و سپس مصرف می‌کند.

۲.۷.۳.۴. محافظت از حقوق انسان: دین توحیدی با قوانین خاص خود،

بهترین مجموعه‌ی پاس‌داشت حقوق انسان‌ها را تدوین و با ضمانت‌های مناسب، اجرایی کرده است.

۲.۷.۳.۵. اعطای موهبت استفاده از خط: حفظ دانش با نگارش به‌گونه‌ای

که همه‌ی انسان‌ها بتوانند از آن استفاده کنند، سبب می‌شود که افراد از پیشینه‌ی علمی بهره‌مند شوند و مباحث جدید را به این گنجینه بیفزایند. بدین ترتیب، راه برای پیشرفت سریع دانش باز می‌شود. در اشاره به همین فضیلت کامل، خدای تعالی فرمود: «أَفْرَأَ وَ رُكَّ الْأُكْرَمَ * الْأَدْيَ عِلْمَ بِالْقَلَمِ * عِلْمَ الْإِنْسَانِ مَا لَمْ يَعْلَمْ»: «بخوان، و پروردگار تو کریم‌ترین

[کریمان] است. همان کسی که به وسیله قلم آموخت. آن چه را که انسان نمی دانست [به تدریج به او] آموخت» (علق/۳-۵).

۲.۷.۴. کرامت روحانی: کرامت روحانی، خود، بر دو قسم است: عام و خاص.

آن چه عام است مؤمن و کافر در آن شریک‌اند. مواردی از قبیل نفخ روح الهی، فطرت توحیدی، استماع قول «ألست بربکم» و انطاق به جواب «بلی»، فرستادن پیامبران و کتب آسمانی برای همگان به ویژه برانگیخته شدن پیامبری هم چون وجود مقدس خاتم انبیا(ص) به سوی بشر، ترغیب آنان به پاداش‌های بهشتی و ترساندن از عقوبت‌ها، آشکار کردن آثار قدرت و دلایل معجزات.

کرامت روحانی خاص انبیا و اولیا و مؤمنان عبارت است از: نبوت، رسالت، ولایت، هدایت، ایمان، اسلام، ارشاد، اکمال، اخلاق حسنه، آداب مرضیه، سیر (الی الله و فی الله و بالله)، عبودیت بر مقامات، ترقی از مضایق ناسوتی به جذبات لاهوتی، فنا از انانیت و بقا به هویت و ... (۲۳، ج: ۵، صص: ۲۹۰ - ۲۹۱).

۲.۷.۵. نتیجه: وجه کرامت و برتری انسان: آن چه بنی آدم را در میان سایر موجودات عالم ممتاز نموده، عقلی است که به وسیله آن حق را از باطل و خیر را از شر و نافع را از مضر تمیز می دهد.

بنابراین هیچ یک از مواردی که مفسران به عنوان «وجه کرامت انسان» بیان کرده اند، صحیح نیست (۱۵، ج: ۱۳، ص: ۲۱۵) و ذکر آن‌ها در روایات، تنها به عنوان مثال است. زیرا:

- بعضی از موارد شمرده شده بعد از داشتن عقل به وجود می آید؛ مثلاً ابتدا باید «عقل» وجود پیدا کند و سپس «خط» و «نطق» و «تسلط بر سایر مخلوقات».
- بعضی دیگر، از مصادیق تفضیل است نه تکریم؛ چون در سایر مخلوقات هم به مقدار کمتر وجود دارد.
- بعضی دیگر اصلاً از مدلول آیه خارج است، مانند «آفریده شدن پدر آدمیان به دست خدا» یا «قرار گرفتن خاتم انبیا(ص) در میان آنان»؛ چراکه این‌ها همه جزو تکریم‌های معنوی و آخرتی است و آیه‌ی شریفه از ویژگی‌های مادی و دنیوی سخن می گوید.

۲.۸. اثر کرامت ذاتی انسان در فقه

این اصل نظری قرآن در تشریح نیز آشکار می شود، آن جا که احترام جان و آبرو و مال مؤمن به عنوان یک قاعده‌ی شرعی و اصل فقهی مطرح می شود که عدول از آن تنها با عنوان دیگری که مخصّص آن باشد ممکن است. زیرا از این بیان خدای تعالی چنین برمی آید که همان طور که او بنی آدم را در تأییدات تکوینی و عملی تکریم نموده است، از

انسان‌ها می‌خواهد در زندگی خود نیز بر این تکریم تأکید داشته باشند و در روابط اجتماعی خویش، به حقوق دیگران تعدی نکنند، که نتیجه‌ی آن اهانت به کسی است که خدا تکریمش را از ما خواسته است.

احکام فقهی اسلام بهترین نشانه‌ی تکریم انسان‌اند. اگر در مواردی، شرع مقدس تعدی به جان و مال و آبروی برخی افراد را جایز شمرده است، بدان سبب است که آنان با انحراف از مسیری که حرکت در آن مایه‌ی کرامت آن‌ها است، به اختیار خود، از جایگاه تکریم خارج شده‌اند و دیگر مجالی برای احترام به آن‌ها باقی نمی‌ماند (۲۰، ج: ۱۴، ص: ۱۸۰).

۲. ۹. کرامت انسان و برتری او در احادیث

در احادیث، معمولاً آن‌جا که سخن از کرامت انسان به میان می‌آید، انسان مؤمن مد نظر است، مثلاً از امیرالمؤمنین (ع) وارد شده که فرمودند: «إِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ فِي الْمَرْأَةِ فَلْيَقِلْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَنِي فَأَحْسِنِ خَلْقِي، وَ صَوْرَتِي فَأَحْسِنِ صَوْرَتِي، وَ زَانِ مَنِي مَا شَانَ مِنْ غَيْرِي وَ أَكْرَمَنِي بِالْإِسْلَامِ»: «چون یکی از شما در آینه می‌نگرد، بگوید: ستایش خدایی راست که مرا به بهترین آفرینش آفرید و به بهترین صورت بیاراست، آن‌چه در دیگران باعث ننگ است، در من زینت قرار داد و به نعمت اسلام تکریم نمود (۱۹، ج: ۳، ص: ۱۸۸).

رسول الله (ص) فرمودند: «يَا عَلِيُّ كَرَامَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لِأَجَلِهِ وَقْتًا حَتَّى يَهْمَ بِبِائِقَةٍ فَإِذَا هُمْ بِبِائِقَةٍ قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ»: «یا علی؛ کرامت مؤمن نزد خدا آن است که تا زمانی که کار ناشایستی انجام نداده است، برای اجل او زمانی قرار نداده است. پس چون مرتکب امر ناپسندی شد، خدا او را می‌میراند» (همان، ص: ۱۸۸). روشن است که مراد از اجل در این حدیث اجل معلق است نه مسمی؛ چنان‌که از امام صادق (ع) نقل شده است که: «تَجَنَّبُوا الْبَوَائِقَ يَمَدُّ لَكُمْ فِي الْأَعْمَارِ»^{۴۱}.

امیرالمؤمنین (ع) در مناجات خود به درگاه الاهی چنین عرض می‌کنند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَفْسِي أَوَّلَ كَرِيمَةٍ تَنْتَزِعُهَا مِنْ كَرَائِمِي وَ أَوَّلَ وَدِيعَةٍ تَرْتَجِعُهَا مِنْ وَدَائِعِ نِعْمِكَ عِنْدِي»: «بار الاهی؛ از میان بزرگواری‌هایی که به من عطا فرموده‌ای، جان مرا نخستین موهبت کریمی قرار ده که از من جدا می‌گردانی و نخستین ودیعه‌ای که از نعمت‌هایی که نزد من به امانت سپرده بودی، بازمی‌گردانی» (۲۵، ج: ۹۱، ص: ۲۳۰)، که اشاره به دو نکته دارد:

۱. تمام نعمت‌های الاهی به انسان، هم دارای کرامت‌اند و هم سازنده‌ی کرامت انسان (دو لفظ کَرِيمَةٌ و كَرَائِمِي به این معنا اشاره دارند).

۲. حفظ کرامت‌های خدادادی تا آخرین لحظه‌ی حیات برای انسان ارزش است. باید تا آخر با کرامت زیست و در این امر از خدا کمک خواست تا هر آن‌چه مایه‌ی بزرگواری ما

است برای ما حفظ کند، به طوری که قبل از خروج روح از بدن، هیچ یک از عوامل کرامت، مادی یا معنوی، از ما سلب نشود.

از امام صادق (ع) نقل شده است در پاسخ به این سؤال که فرشتگان برترند یا بنی آدم، سخنی از امیر مؤمنان (ع) را در جواب بیان فرمودند:

«ان الله عز و جل ركب في الملائكة عقلا بلا شهوه، و ركب في البهائم شهوه بلا عقل، و ركب في بنى آدم كلتيهما، فمن غلب عقله شهوته فهو خير من الملائكة، و من غلبت شهوته عقله فهو شر من البهائم»: «همانا خدای عز و جل در ملائکه عقلی بدون شهوت قرار داد و در بهائم، شهوتی بدون عقل و در بنی آدم هر دو را. پس کسی که عقلش بر شهوتش غلبه کند، او از فرشتگان بهتر است و هر که شهوتش بر عقلش غالب آید، او از چهارپایان بدتر است» (۱۹، ج: ۳، ص: ۱۸۸).

یعنی برتری مطلق مورد سؤال را به این امر مقید کردند که انسان عقل خود را بر قوای حیوانی خویش مسلط و نفس خود را تربیت کند، که در آن صورت، می تواند از فرشتگان برتر رود.

۳. برتری انسان

۳.۱. انسان از چه موجوداتی برتر است؟

«وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا».

با توجه به کلام وحی، انسان بر «بسیاری» از آفریدگان برتری یافته است. آیا موجوداتی از انسان برترند؟

صاحب مجمع البیان معتقد است:

اولاً مقصود از این برتری، برتری ثواب نیست، زیرا ثواب چیزی نیست که بدون عمل بتوان به کسی بخشید و به آن وسیله، او را بر دیگران برتری داد؛ بلکه مقصود از این برتری همان نعمت‌هایی است که پاره‌ای از آن‌ها را برشمردیم.

ثانیاً کثیر در این جا به معنای جمیع است و بنابراین هیچ موجودی برتر از انسان آفریده نشده است. ایشان «مِن» را بیانیه و در واقع، کثیر را ویژگی مخلوقات مذکور می‌داند و آیه را چنین معنا می‌کند: «ما انسان‌ها را بر همه‌ی آفریده‌هایمان که (از نظر تعداد و انواع) بسیارند، برتری دادیم» و معتقد است چنین کاربردی در زبان عرب کم سابقه نیست؛ مثلاً: «بَدَلْتُ لَهَ الْعَرِيضَ مِنْ جَاهِي»، که عریض صفت جاه است و معنا این است که آبروی زیاد خودم را برای او بذل کردم.

تعدادی از مفسران بر این نظر خرده گرفته‌اند (مثلاً ر.ک: ۱۵، ج: ۱۳، ص: ۲۲۰) و تعدادی نیز آن را پسندیده‌اند و حتی بعضی برتری مطلق انسان بر ملائکه را با استدلال به همین فراز از آیه اثبات کرده‌اند.^{۴۲}

ثالثاً به فرض که بپذیریم آیه بر تفضیل ملائکه بر انسان دلالت دارد، در نهایت می‌توان گفت جنس ملائکه بر جنس آدم برتری دارد و این حرف با این‌که بعضی از افراد بنی‌آدم افضل از ملائکه باشند (مانند انبیا(علیهم‌السلام)) منافات ندارد(۱۶، ج: ۶، ص: ۶۶۲ و ۶۶۳). اما با توجه به سیاق آیه درمی‌یابیم که تنها آفریده‌های مادی خدا در این آیه مورد توجه‌اند، چراکه سخن از نعمت‌های مادی است و بنابراین برتری نیز برتری مادی است. بنابراین معنای آیه چنین است که ما بنی‌آدم را بر بسیاری از مخلوقاتمان (حیوان و جن) برتری دادیم. اما بقیه‌ی موجوداتی که در مقابل کلمه‌ی «کثیر» قرار دارند، یعنی ملائکه، موجودات مادی نیستند و تحت نظام حاکم بر عالم ماده قرار ندارند؛ بنابراین نمی‌توانیم آن‌ها را نیز مشمول آیه بگیریم.

آیه‌ی شریفه متعرض برتری از نظر ثواب و تقرب و برتری‌های آخرت نیست و به عبارت دیگر، آیه متعرض برتری از حیث وجود مادی است. مراد از «کثیری از آن‌چه خلق کردیم» موجودات غیر ملک است، «من» تبعیضیه است و مراد از «من خلقنا» فرشته و غیر فرشته است و انسان از حیث وجود مادی‌اش از حیوان و جن برتری دارد (۱۵، ج: ۱۳، ص: ۲۲۱).

۲.۳. مقایسه‌ی رتبه‌ی انسان و جن و ملک در نظام هستی

شکی نیست که در میان آفریدگان حق تعالی، موجودات ذی‌شعور و صاحب اختیار بر دیگران برتری دارند. اساساً اعطای اختیار نشانه‌ی تکریم است.^{۴۳} اما جمع میان مقام قدسی برخی فرشتگان و برتری انسان از سایر موجودات و حقارت و تربیت نادرست برخی از انسان‌ها چگونه ممکن است؟ در این بخش به این مسأله می‌پردازیم.

۱.۲.۳. انسان، برتر از جن: در این‌که مقام و جایگاه انسان از جن برتر است، تردیدی نیست. به امتیازات هر یک از این دو گروه نظری می‌اندازیم:

۱.۱.۲.۳. امتیازات جن: قبل از هر چیز، باید توجه داشت که تمامی امور ذیل را انسان نیز دارا است. مراد ما از امتیاز، نقاط تمایز جن با سایر موجودات عالم سفلی (غیر از انسان) است تا برتری او بر این موجودات را یادآوری کنیم.

۱. جن نیز مانند انسان از اختیار بهره‌مند است و همین امر حاکی از برخوردار بودن وی از قوه‌ی عقل و ادراک است.

۲. به سبب اختیارش، تکلیف و ثواب و عقاب دارد: «وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ ءَأَمْنَا بِهِ فَمَن يُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَّ لَّا رَهَقًا * وَ أَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَن أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا * وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (جن/۱۳-۱۵) «و ما چون هدایت را شنیدیم بدان گرویدیم. پس کسی که به پروردگار خود ایمان آورد، از کمی [پاداش] و سختی بیم ندارد. و از میان ما برخی فرمان‌بردار و برخی از ما منحرف‌اند. پس کسانی که به فرمان‌اند، آنان در جست‌وجوی راه درست‌اند، ولی منحرفان هیزم جهنم خواهند بود».

۳. خلقت او هدفمند است و هدف کلی او با انسان یکی است: «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات/۵۶).

بنابراین جن نیز از عالم علوی بهره‌ای دارد. بنابراین امکان صعود برای او وجود دارد؛ بلکه حرکت در مسیر کمال، تکلیف او است. صعود ابلیس به جایگاهی متعالی در ردیف فرشتگان، خود، شاهد روشنی بر امکان تعالی جن است. گویا آنان نیز محدودیتی در حرکت کمالی خود ندارند.

۴. موجودات از حیث ازلی و ابدی بودن سه دسته‌اند: وجودی که هم ازلی است و هم ابدی، و آن وجود خدای تعالی - جلّ عظمته - می‌باشد؛

موجودی که نه ازلی است و نه ابدی، که عالم دنیا و مافیها است؛

موجودی که ازلی نیست، ولی ابدی است، که عبارت است از جن و انسان و ملک^{۴۴}. شکی نیست که این قسم از گروه دوم برتر است.

۵. مخلوقات خدا به جهت دارا بودن قوای عقل و حکمت و شهوت و غضب، به چهار گروه تقسیم می‌شوند: گروهی که تنها عقل و حکمت دارند (ملائکه)، گروهی که تنها شهوت و غضب دارند^{۴۵} (بهائم و درندگان)، گروهی که هیچ‌یک را ندارند (جمادات و نباتات)^{۴۶} گروهی که هر دو را دارند (انسان و جن). بدون شک دسته‌ی آخر، از موجودات دسته‌ی دوم و سوم برتر است.

۶. عالم علوی از عالم سفلی شریف‌تر است و روح انسان و جن از جنس ارواح علوی و جواهر قدسی است؛ حال آن‌که به‌جز انسان و جن، هیچ‌یک از موجودات عالم سفلی چیزی از عالم علوی به‌دست نیاورده‌اند. بنابراین واجب است که انسان و جن شریف‌ترین موجود عالم سفلی باشند.

۷. خداوند اشرف موجودات است. بنابراین هر موجودی که به خدا نزدیک‌تر باشد، و جوباً از بقیه‌ی موجودات شریف‌تر است. نزدیک‌ترین موجودات به خدا انسان و جن و ملک‌اند که قلبشان به معرفت خدا طلب نور می‌کند، زبانشان مشرف به ذکر خدا است و

اعضا و جوارحشان مکرم به طاعت او. پس واجب است که یقین بدانیم انسان و جن شریف‌ترین موجودات عالم سفلی‌اند.

۲.۱.۲.۳. دلایل برتری انسان از جن: اما به دلایلی چند، مقام انسان از جن بالاتر

است:

۱. ذیل آیه‌ی شریفه‌ی ۷۰ سوره‌ی اسراء: «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا». علامه طباطبایی این مطلب را چنین توضیح داده‌اند: «بعید نیست که مراد از «مَنْ خَلَقْنَا» انواع حیوانات دارای شعور و همچنین جن باشد - که قرآن آن را اثبات کرده است. آری قرآن کریم انواع حیوانات را نیز مانند انسان امت‌هایی زمینی خوانده، آن‌ها را به منزله‌ی صاحبان عقل برشمرده و فرموده است: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» (انعام/۳۸) «و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند، مگر آن‌که آن‌ها [نیز] گروه‌هایی مانند شما هستند، ما هیچ چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده‌ایم، سپس [همه] به سوی پروردگارشان محشور خواهند گردید».

این احتمال با معنای آیه‌ی ۷۰ سوره‌ی اسراء - که غرض آن بیان جهات تکریم انسان و برتری او بر بسیاری از موجودات این عالم است - مناسب‌تر است. این موجودات - تا آن‌جا که ما اطلاع داریم - حیوان و جن هستند» (۱۵، ج: ۱۳، ص: ۲۱۷).

۱. مأمور شدن ابلیس به سجده بر آدم و عواقب سرپیچی وی: ابلیس نماینده‌ی جن بود که مأمور شد بر نماینده‌ی انسان (های کامل) سجده کند: «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» (کهف/۵۰) «پس همگی سجده کردند، جز ابلیس که از جن بود».

۲. او هم چنین به خاطر سرباز زدن از سجده بر آدم توبیخ شد: «قَالَ مَا مَنَّكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أُمِرْتُكَ» (اعراف/۱۲) «فرمود: «چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را باز داشت از این که سجده کنی؟». و با آشکار شدن استکبارش، از درگاه قرب الاهی رانده شد: «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ * قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاعِرِينَ» (اعراف/۱۲ و ۱۳) «گفت: «من از او به‌ترم. مرا از آتشی آفریدی و او را از گلی آفریدی». فرمود: «از آن [مقام] فرو شو، تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر نمایی. پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی». و از رحمت حق تا ابد محروم گردید: «قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ» (ص/۷۷ و ۷۸) «فرمود: «پس از آن [مقام] بیرون شو، که تو رانده‌ای. و تا روز جزا لعنت من بر تو باد».

۳. مأمور بودن جن به اطاعت از پیامبران اولوالعزم انس: در قرآن تصریح شده است که افراد جن قبل از رسول خاتم(ص) به پیامبران صاحب شریعت پیشین ایمان داشتند و از کتب آسمانی گذشته پیروی می‌کردند: «وَ إِذْ صَرَّفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ * قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ» (احقاف/۲۹ و ۳۰) «و چون تنی چند از جن را به سوی تو روانه کردیم که قرآن را بشنوند، پس چون بر آن حاضر شدند [به یک‌دیگر] گفتند: «گوش فرادهید.» و چون به انجام رسید، هشداردهنده به سوی قوم خود بازگشتند. گفتند: «ای قوم ما، ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده [و] تصدیق‌کننده [کتاب‌های] پیش از خود است، و به سوی حق و به سوی راهی راست راهبری می‌کند».

۴. مسیر و سرعت حرکت تکاملی انسان بیش از جن است.^{۴۷}

۵. تأکیدات و توصیفاتی که در مدح انسان در قرآن آمده است درباره‌ی جن (و بلکه هیچ موجود دیگری) بیان نشده است. از نشانه‌های اتمام کرامت انسان آن است که خدا در ابتدای خلقت انسان، خود را اکرم نامید: «اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (علق/۱-۴) «بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از علق آفرید. بخوان، و پروردگارت تو کریم‌ترین [کریمان] است. همان کس که به وسیله‌ی قلم آموخت». تربیت انسان را نیز به خود نسبت داد و به کرم وصف کرد: «وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» و در پایان احوال انسان فرمود: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» (انفطار/۶) «ای انسان، چه چیز تو را در باره‌ی پروردگارت بزرگواری مغرور ساخته؟» همین امر نشان می‌دهد که کرم و تفضل و احسان خدای تعالی در حق انسان، انتهایی ندارد.

۳. ۲. ۲. انسان و ملک، در رقابت تنگاتنگ

۳. ۲. ۲. ۱. امتیازات انسان

۱. مسجود فرشتگان

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَكَةُ كُلُّهُمْ أجمعون» (ص/۷۱-۷۳) «آن‌گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل خواهم آفرید. پس چون او را [کاملاً] درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم، سجده‌کنان برای او [به خاک] بیفتید» پس همه فرشتگان یک‌سره سجده کردند».

۲. شاگرد بی‌واسطه‌ی خدا در آن چه فرشتگان بر نمی‌تابند: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»^{۴۸}.

در آیه‌ی بعد، خدای تعالی آدم(ع) را امر فرمود که آن چه «تعلیم دیده است»، به فرشتگان «گزارش دهد» و حضرت آدم(ع) به امر خدا به گزارش اکتفا نمود.

۳. خبر دادن به فرشتگان از اسما: فرشتگان به واسطه‌ی آدم(ع) از اسما تنها خبرهایی دریافت کردند: «قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (بقره/۳۳) «فرمود: ای آدم، ایشان را از اسامی آنان خبر ده» و چون [آدم] ایشان را از اسماشان خبر داد، فرمود: «آیا به شما نگفتم که من نهفته‌ی آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آن چه را آشکار می‌کنید، و آن چه را پنهان می‌داشتید می‌دانم؟».

۴. نفوذ حکم و امر انسان در قیامت: در قیامت، به تصریح قرآن، مؤذنی گفت‌وگویی اهل دوزخ و اهل بهشت را با کلام «فصل الخطاب» خود خاتمه می‌دهد: «وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأُذِّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (اعراف/۴۴) «و بهشتیان دوزخیان را آواز می‌دهند که: «ما آن چه را پروردگاران ما به ما وعده داده بود درست یافتیم. آیا شما [نیز] آن چه را پروردگارتان وعده کرده بود راست و درست یافتید؟» می‌گویند: «آری». پس آواز دهنده‌ای میان آنان آواز درمی‌دهد که: «لعنت خدا بر ستمکاران باد».

در این آیه، تصریحی به این که این منادی از جنس بشر، جن یا ملائکه است وجود ندارد؛ اما با دقت در کلام مجید، چنین برمی‌آید که این مؤذن از جنس بشر است، زیرا در سرتاسر کلام خدای تعالی، هیچ‌کجا دیده نمی‌شود که «جن» از طرف او متصدی امری از امور آخرتی «انسان» شده باشد. پس احتمال این که مؤذن مزبور از طایفه‌ی جن باشد احتمال بی‌وجهی است.

ملائکه نیز گرچه واسطه‌های امر خدا و حاملین اراده‌ی اویند، انفاذ امر و اجرای قضا و قدر او در مخلوقات، محول به ایشان است و قرآن کریم هم در باره‌ی نفوذ تصرفات آنان در مسأله‌ی مرگ و بهشت و دوزخ تصریحاتی دارد^{۴۹}؛ درباره‌ی محشر، که معرکه‌ی بعث و سؤال و تطایر کتب و وزن و حساب و جای حکم فصل است، قرآن هیچ تصرف و امر و نهی را برای ملائکه و هیچ موجود دیگری جز انسان اثبات نکرده است، که از او چنین حکایت می‌کند: «وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» (اعراف/۴۶) «و بر کنگره‌های آن حجاب مردانی هستند (از معصومین و اولیای حق) که هر گروهی را به سیمایشان می‌شناسند، و

آنان به اهل بهشت ندا می‌دهند که سلام بر شما» و نیز از اصحاب اعراف حکایت می‌کند که به یک دسته از مؤمنین می‌گویند: «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ» (اعراف/۴۹) «به بهشت درآید که نه بیمی بر شما می‌رود و نه اندوهی خواهید داشت» و این خود نفوذ حکم و امر انسان را در قیامت می‌رساند.^{۵۰} آیات دیگری نیز چنین اشاره‌ای دارند.^{۵۱} این آیات و هم‌چنین آیات راجع به شفاعت و شهادت انسان قرائنی است که احتمال انسان بودن مؤذن مزبور را در ذهن تقویت می‌کند (۱۵، ج: ۸، ص: ۱۵۱). روایاتی نیز در تأیید این معنا وارد شده است.^{۵۲}

۲.۲.۲.۳. امتیازات فرشتگان

۱. تکریم الاهی: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَانُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ» (انبیاء/۲۶) «و گفتند: [خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده.» منزّه است او. بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند».

۲. عبادت و ذکر دایمی: «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْبُخُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ» (اعراف/۲۰۶) «به‌یقین، کسانی که نزد پروردگار تو هستند، از پرستش او تکبر نمی‌ورزند و او را به پاکی می‌ستایند و برای او سجده می‌کنند».

۳. مقام قرب و عنداللهی: فراز نخست از آیه‌ی قبل به این جایگاه والا اشاره دارد.

۴. اطاعت دایمی: «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يُعْمَلُونَ» (انبیاء/۲۷) «که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند، و خود به دستور او کار می‌کنند».

۵. خضوع کامل در برابر حق: فرشتگان به‌دلیل معرفت حق تعالی در پیشگاه او تذلل پیشه کرده‌اند: «وَ هُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» (انبیاء/۲۸) «و خود از بیم او هراسان‌اند؛» «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (نحل/۵۰) «از پروردگارشان که حاکم بر آنهاست می‌ترسند و آنچه را مأمورند انجام می‌دهند».

خوف در آیه ذاتی در برابر جلال و کبریای خداست. قید «من فوقهم» نیز اشاره به همین است: مافوق بودن خدای تعالی و قاهر بودنش نسبت به ایشان سبب مخافت و ترس ایشان است. پس ترس علت دیگری جز مقام خدای عزّ و جلّ ندارد و مسأله‌ی عذاب مطرح نیست. خوف ذاتی و به بیانی دیگر، نداشتن استکبار ذاتی است.

جمله‌ی «وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» اشاره است به نداشتن استکبار عملی. وقتی بنده استکبار ذاتی نسبت به خدای تعالی نداشته باشد، قهراً استکبار عملی نیز نخواهد داشت. به‌کار بردن فعل مجهول (ما يُؤْمَرُونَ) برای تعظیم مقام خدای سبحان است (۱۵، ج: ۱۲، ص: ۳۸۸).

۶. آگاهی ملائکه از افعال و نیت انسان‌ها: «يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» (انفطار/۱۲) «آن چه را انجام می‌دهید می‌دانند». فرشتگان در تشخیص اعمال نیک از بد دچار اشتباه نمی‌شوند. پس این آیه ملائکه را منزله از خطا می‌دارد. هم‌چنین این نویسندگان از نیت‌ها نیز آگاه‌اند، چراکه بدون علم به نیت‌ها نمی‌توانند به خصوصیات افعال و خیر یا شر بودنشان آگاهی یابند (همان، ج: ۲۰، ص: ۳۷۲).

۷. کارگزاران مطیع، دقیق و شکست‌ناپذیر خدا: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (تحریم/۶) «از آن چه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی‌کنند و آن چه را که مأمورند انجام می‌دهند». جمله‌ی اول اشاره به دست نکشیدن از کار است و جمله‌ی دوم اشاره به این که کار را موبه‌مو طبق دستور خدا انجام می‌دهند. در ضمن از آن جا که فرشتگان هر چه می‌کنند به امر خدا است، هرگز شکست نمی‌خورند. زیرا خدای تعالی امر خود را شکست‌ناپذیر توصیف کرده‌است^{۵۳}.

ملائکه جز وساطت بین خدای تعالی و خلق او و انفاذ دستورات او در بین خلق، وظیفه‌ای ندارند. خدای تعالی برخی از امور خود را به‌دست آنان جاری می‌سازد و این بر اساس تصادف و اتفاق نیست؛ یعنی چنین نیست که پروردگار عالم گاهی این دسته از اوامر خود را به دست ایشان جاری سازد و گاهی آن‌ها را بدون وساطت ملائکه انجام دهد؛ چون در سنت خدای تعالی نه اختلافی هست، و نه تخلفی: «إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (هود/۵۶)؛ «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَا تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (فاطر/۴۳).

از جمله وساطت‌های ملائکه آن است که بعضی از آنان که مقام بلندتری دارند، امر خدای تعالی را دریافت کرده، به ملائکه‌ی پایین‌تر از خود می‌رسانند و در تدبیر بعضی از امور، پایین‌تر از خود را مأمور می‌کنند، مثل وساطتی که ملک‌الموت در مسأله‌ی قبض ارواح دارد (۱۵، ج: ۲۰، ص: ۲۹۸). در قرآن نیز به این مطلب اشاره شده‌است: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ» (صافات/۱۶۴).

کارهای مختلفی بر عهده‌ی ملائکه قرار گرفته‌است که به‌خوبی از عهده‌ی انجام آن‌ها برمی‌آیند: «يُنزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ» (نحل/۲).

«تنزل الملائكة والروح فيها بإذن ربهم من كل امر» (قدر/۴).

از جمله وظایف متعدد فرشتگان در عالم هستی می‌توان این موارد را نام برد:

• رسولان وحی

«الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (فاطر/۱)؛
«وَالصَّافَّاتِ صَفًّا، فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا، فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا» (صافات/ ۱ - ۳).

این آیات به وساطت ملائکه در مرحله‌ی تشریح دین، یعنی نازل شدن وحی و آوردن آن و دفع شیطان‌ها از مداخله در آن اشاره دارد.

«عَبَسَ وَ تَوَلَّى. أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى. وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى» (عبس/۱۳ - ۱۶).

• مأموریت فرشتگان برای ثبت اعمال آدمیان: ملائکه به افعال بشر با همه‌ی جزئیات و صفات آن احاطه دارند و آن را همان‌طور که هست حفظ می‌کنند:

«وَ إِنْ عَلَّيْكُمْ لِحَافِظِينَ. كِرَامًا كَاتِبِينَ» (انفطار/۱۰-۱۱).

هر انسان دو فرشته‌ی موکل دارد، یکی از راست و یکی از چپ: «إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَفِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ» (ق/۱۷).

در روایات نیز آمده است که فرشته‌ی طرف راست مأمور نوشتن حسنات و طرف چپ مأمور نوشتن گناهان است (۱۵، ج: ۲۰، ص: ۳۷۳).

• مأموریت فرشتگان برای نگاهبانی آدمیان: آدمی در مسیر حرکت به سوی پروردگارش، تعقیب‌کنندگانی دارد که از پیش رو و از پشت سر، مراقب او هستند: «لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» (رعد/۱۱).

خدای تعالی مالک انسان است و حافظ او: «اللَّهُ حَفِيزٌ عَلَيْهِمْ» (شوری/۶) و بلکه حافظ همه‌ی آفریده‌های خویش: «وَ رَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيزٌ» (انشقاق/۶). در عین حال، وجود واسطه‌هایی را هم در این حفظ کردن، اثبات نموده و می‌فرماید: «وَ إِنْ عَلَّيْكُمْ لِحَافِظِينَ».

اگر خدای تعالی امور مادی و معنوی و آثار حاضر و غایب انسانی را به وسیله‌ی این واسطه‌ها که گاهی آن‌ها را حافظین نامیده و گاهی معقبات خوانده حفظ نمی‌فرمود، هر آینه فنا و نابودی از هر جهت آن‌ها را احاطه نموده و هلاکت از پیش رو و پشت سر به سوشان می‌شتافت. البته همان‌طور که حفظ آن‌ها به امری از ناحیه‌ی خدا است، فنا و فساد و هلاکتشان نیز به امر خدا است؛ زیرا ملک هستی از آن اوست و جز او کسی مدبّر و متصرف در آن نیست. بنابراین معقبات همان‌طور که به امر خدا حفظ می‌کنند، از امر خدا نیز حفظ می‌کنند: «يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» (همان، ج: ۱۱، ص: ۴۲۲).

• قبض روح انسان‌ها: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ» (انعام/۶۱).

• پشت‌گرمی و باری دادن به رسول خدا(ص): «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ آيَدَهُ بِيحْنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا» (توبه/۴۰).

• تأیید مؤمنین: «إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّغْبَ فَأَضْرَبُوا فَوْقَ الْأَغْنَاقِ وَ اضْرَبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ» (انفال/۱۲).

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ. بَلَىٰ
 إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
 مُسَوِّمِينَ. وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
 الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (آل عمران/۱۲۴-۱۲۶).

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَ جُنُودًا
 لَمْ تَرَوْهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (احزاب/۹).

• آموزش طلبیدن برای مؤمنان: الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ
 رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا فَاعْفِرْ لِلَّذِينَ
 تَابُوا وَ اتَّبِعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (غافر/۷).

۳.۳. تعریف و ویژگی‌های انسان برتر

در عرف قرآن، انسان تکریم‌شده و ارزش‌مند، که لایق نام انسان است، تعریفی خاص دارد: «حیّ متألّه». این معنا با آنچه در عرف منطق مطرح است، تفاوت بسیار دارد. پروردگار عالم از انسان به عظمت و نیکی یاد می‌کند، ولی انسانیت انسان را به جنبه‌ی مادی او نمی‌داند. مراحل خلقت او را چنین برمی‌شمارد (مؤمنون/۱۲-۱۴): عصاره‌ای از گل، نطفه‌ای در جایگاهی استوار، علقه، مضغه، شکل‌گیری استخوان‌ها، پوشاندن استخوان‌ها با گوشت - که تا این مرحله، تقریباً با حیوانات یکسان است - و پس از آن، سخن از ایجاد آفرینش دیگری است: «ثم انشأناه خلقاً آخر» که به سبب آن، خود را أحسن الخالقین خوانده است: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مؤمنون/۱۴). این آفرینش ویژه وجه تمایز انسان از سایر حیوانات است. این آفرینش ویژه چیست؟ در عرف قرآن بسیاری از افراد «حیوان ناطق» انسان نیستند و خدای تعالی از این‌ها با عناوینی نظیر انعام و شیاطین یاد می‌کند: «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (فرقان/۴۴): «آنان جز مانند ستوران نیستند، بلکه گمراه‌ترند»؛ «شِطَّاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ» (انعام/۱۱۲). روشن است که آنچه جزو چهارپایان یا دیو و اهرمن باشد، انسان نیست (۷، صص: ۱۳۷-۱۳۸). آنچه انسان را انسان می‌کند روح الاهی او است که پس از افاضه‌ی آن به انسان، او را مسجود فرشتگان قرار دادند: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر/۲۹) «پس چون او را [کاملاً] درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم، سجده‌کنان برای او [به خاک] بیفتید». شرافت وجودی او به سبب روح اوست. شرافت روح نیز به آموختن قرآن است. تعلّم آموزه‌های بلند قرآن حیاتی است که فصل‌الفصول حقیقت انسان است: «بیان». در سوره‌ی الرّحمن می‌خوانیم: «الرَّحْمَانُ. عَلَّمَ الْقُرْآنَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ. عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (الرّحمن/۱-۴): «[خدای] رحمان قرآن را یاد داد. انسان را آفرید. به او بیان آموخت». در این آیات، آفرینش

انسان و در نهایت، تعلیم بیان را پس از تعلیم قرآن مطرح می‌کند، یعنی تا زمانی که انسان آموزه‌های قرآن را فرانگیرد، از نعمت بیان محروم است و بنابراین با بهیمة تفاوتی ندارد؛ زیرا سخن و افعال و آثارش هدفمند و روشن (بیان) نیست، بلکه مبهم است.

پس در حقیقت، شرافت آدمی به روح او و شرافت روح وی به فراگیری آموزه‌های قرآن است. خداوند انسان را به سبب علم به اسماء، لایق خلافت دانست و یکی از مصادیق بارز اسماء، قرآن کریم است. بنابراین آنچه انسان مصطلح در عرف مردم را به انسان مصطلح قرآنی تبدیل می‌کند و به او صبغی ملکوتی می‌بخشد تعلم علوم الهی و معارف قرآنی است.

آری؛ کسی که می‌خواهد شاکله‌ی خویش را برای حضور در قیامت و زندگانی جاودانه و هماهنگ با وجود تکوینی خویش بسازد، باید بداند آنچه او را در سیر صعود و تکامل شخصیت اکتسابی‌اش از مرز ماده و طبیعت و حصر در حیوانیت بیرون می‌برد و به اوج و فراز انسانیت می‌رساند قرآن و معارف وحی است. اگر فرد یا قومی قرآن را مهجور کنند و از معارف وحی دوری گزینند و مصداق آیه‌ی «یا رَبِّ إِنِّ قَوْمِ اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (فرقان/۳۰) «پروردگارا، قوم من این قرآن را رها کردند» شوند، عاقبتی جز حصر در حیوانیت و حتی پست‌تر از حیوانیت شدن نخواهند داشت (۷، صص: ۱۳۸-۱۴۱): «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (فرقان/۴۴).

تنها هدف حیوان نیز تأمین قلمرو حیوانیت است و او را با رعایت صلاح ملت و مملکت یا بهره‌مندی از مصلحت عقلی و فراحسی کاری نیست، درحالی‌که انسان قرآنی در پرتو معارف وحیانی، سخنان و کارهای «بیان» و روشن دارد و هدفمند است.

بنابراین واضح است که در عرف قرآن، عده‌ای را حیوان خواندن بیان حقیقت افراد است، نه مخالفت با ادب کلام. قرآن قصد ندارد انسان را تحقیر کند؛ بلکه اینان حقیقتاً حیوان‌اند (همان، صص: ۱۴۳-۱۴۵). این خلاف شیوه‌ی قرآن است که کسی را بدون تحقق عینی، سب و لعن کند: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» (انعام/۱۰۸): «و آن‌هایی را که جز خدا می‌خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد».

با این مقدمات، بار دیگر به تعریف قرآنی انسان بازگردیم: حی متألّه. در این تعریف، جنس انسان حی است که حیات نباتی و حیوانی و «حیوان ناطق»ی را در بر می‌گیرد. فصل این تعریف، که فصل اخیر انسان است، «تألّه» است؛ یعنی خداخواهی مسبوق به خداشناسی و ذوب شدن در الوهیت او. جنس این تعریف ذاتیات مشترک انسانی را با انسان

مصطلح عرفی بیان می‌کند و فصل آن ذاتیات ممیز انسان قرآنی را ارائه می‌کند. پس این تعریف هم مبین ذاتیات انسان است و هم جامع افراد و مانع اغیار (همان، ص: ۱۵۰). با توجه به آموزه‌های قرآن کریم، درمی‌یابیم که انسان را فطرتاً حی متألّه آفریده‌اند. هم‌چنین حیات و تأله در وجود انسان با هم آمیخته است، به‌گونه‌ای که اندک گرایشی به غیر خدا سبب پژمردگی روح باطراوت توحیدی او می‌شود. بنابراین انسان حقیقی کسی است که حیات الهی خویش را به فعلیت برساند و در سیر بی‌نهایت تأله، مراحل تکامل انسان را تا مقام خلافت اللّهی ببیماید.

در مقابل، انسانی که تأله را از حیات خویش بیرون بخواند و با سرسپردگی نفس و طاغوت‌ها، حیات متألّه‌انه‌ی خود را مدفون سازد، از نظر قرآن، حی محسوب نمی‌شود (۷، صص: ۱۵۰-۱۵۲). این مطلب با توجه به تقابل موجود بین حی و کافر در آیه‌ی زیر کاملاً روشن است: «لَيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَ يَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ» (یس/۷۰) «تا هر که را ادلی [زنده است بیم دهد، و گفتار [خدا] در باره کافران محقق گردد».

بر همین اساس است که در تفسیر آیه‌ی تکریم (اسراء/۷۰): «وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» برخی از مفسران، که تکریم را معنوی می‌دانند^۴، فقط مؤمنان را مصداق تکریم الهی معرفی کرده‌اند. به عنوان نمونه، در تفسیر منهج الصادقین به نقل از قشیری آورده است: «مراد از بنی آدم مؤمنان‌اند؛ چه، کفار به نص «وَ مَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ» (حج/۱۸): «و هر که را خدا خوار کند، او را گرامی‌دارنده‌ای نیست»، از تکریم [معنوی] هیچ نصیبی ندارند» (۲۳، ج: ۵، ص: ۲۹۱).

ما نیز در مقایسه بین انسان و ملک، انسان مطابق عرف قرآن را مد نظر داریم، نه حیوان ناطق را.

۴.۳. انسان، جن و ملک؛ برتری بالفعل یا بالقوه؟

انسانی که رو به کمال و در مسیر طاعت حق تعالی حرکت می‌کند شایسته‌ی آن است که در این مقایسه به شمار آید. نظیر این داوری را در مورد جن می‌توان داشت. هر سه‌ی این مخلوقات شریف عقل و درک و تکلیف و اختیار دارند؛ بنابراین همه‌ی آنها می‌توانند بالقوه خلیفه‌ی خدا باشند. تفاوت رتبی بالفعل آنها به حالات و درجات کمالی ایشان مرتبط است: فرشتگان مقرب، که در عبادت حق تعالی غرق‌اند و در مرتبه‌ی کمالی خود قرار دارند، بالفعل اشرف‌اند. انسان‌ها و جنیان، به شرط آن‌که در مسیر طاعت در حرکت باشند، عموماً بالفعل از فرشتگان پایین‌ترند.

ولی نمی‌توان به‌طور مطلق یکی از این سه گروه را برتر و یکی را پایین‌تر دانست. آنچه تعیین‌کننده است علاوه بر کمال بالفعل، اولاً استعداد هر موجود است و ثانیاً همت و تلاش وی برای شکوفا کردن این استعداد.

ماده‌ی اولیه‌ی آفرینش جنیان بالاترین عنصر عالم طبیعت^{۵۵}، یعنی آتش، است و ماده‌ی اولیه‌ی آفرینش انسان خاک، که پست‌ترین رتبه‌ی وجودی^{۵۶} را در عالم طبیعت دارد.

در بُعد کمالی، انسان این استعداد را دارد که از ملک پرآن شود و به همین سبب، می‌تواند به بالاترین درجات کمال دست یابد.

اگر تصور کنیم که در اوج گرفتن به سوی کمال، تفاوتی بین جن و انس (که بالفعل در حد کمال خود نیستند) وجود ندارد، به دلیل تفاوت مبدأ و منتهای حرکت و بازه‌ی زمانی که هر یک برای حرکت در اختیار دارند، تحول و سرعت انسان در حرکت کمالی خویش بیش از جن است و بنابراین پیش‌رفت انسان در مسیر کمال و به تبع آن، شرافت وی بیش از سایر موجودات تواند بود. صدرالمألهین این مفهوم را چنین بیان کرده است: «همانا ویژگی متمایزکننده‌ی انسان از بین موجودات آن است که برای او امکان حرکت وجود دارد. تا از پست‌ترین موجودات به برترین آن‌ها دگرگون شود و از بعضی موجودات به بعضی دیگر طی طریق نماید، از طوری به طور دیگر تبدیل شود؛ حال آن‌که در این حرکت به سمت کمال، مسافت او دورترین است و در سلوک به سوی معاد و مرجع، بزرگ‌ترین قوس را برای رجوع دارد. ابتدای حرکت او پست‌تر و فروتر از ابتدای حرکت دیگر موجودات است و انتهای رجوعش برتر و بالاتر از انتهای رجوع همه‌ی موجودات.

بنابراین سزاوار است اگر در ابتدا او را با صورتی پست، پایین‌تر از هر پستی تصور کنند. سپس در استحاله و انابه و رجوع قرارمی‌گیرد و متعاقباً به‌صورتی شریف تصور می‌شود، تا جایی که شریف‌ترین شریفان، نیکوترین نیکویی‌ها و برترین ممکنات گردد» (۱۴، ج: ۳، ص: ۶۲).

باید توجه داشت که وجود ضعف و درک آن انگیزه‌ی مهمی برای حرکت و تلاش در جهت رفع ضعف و نقصان و کسب کمال است. چون انسان در زمره‌ی ضعیف‌ترین موجودات عالم قرار دارد، تلاش او برای کسب کمال از همه جدی‌تر است. به گفته‌ی ملاصدرا، هرچند انسان با صورت حیوانی شریف خود از کائنات متمایز گردیده است، صورت انسانی ضعیف‌ترین صورت‌های حیوانی است، چراکه افراد بشر در باب حس و حرکت، حیوانیت ضعیفی دارند، برای در امان بودن از گرما و سرما نمی‌توانند به پوشش طبیعی خود اکتفا کنند، برای استفاده از غذاها و هضم آن‌ها نمی‌توانند به آشپزخانه‌ای طبیعی مثل معده و

کبد اکتفا نمایند و در تمام این امور به یک کمک کار خارجی نیازمندند. این به سبب ضعف قوای حیوانی او است؛ چنان که خدای تعالی فرمود: «و خلق الانسان ضعيفاً» (نساء/۲۸). این ضعف منشأ انتقال و کوچ از حالتی پست تر به حالتی برتر است و به همین سبب، استعداد دارد که از مقام حیوانیت حسی به مقام ملکیت عقلی منتقل شود (همان، ص: ۶۳).

در مقایسه‌ی سرعت حرکت و تداوم آن نیز انسان بر دیگر موجودات مقدم است. «سایر موجودات بر دو حال اند: یا در جایگاه‌هایی که دارند متوقف‌اند یا در توجه خود به سمت غایت مطلوب، گُندند. منحصرأ بعضی از افراد انسان‌ها سالک سریع حرکت به سمت غایت مطلوب‌اند.

فرشتگان مقرب که نیازی به طلب کمال و حرکت به سمت آن ندارند، چراکه دایماً در حال قرب و وصول به معبود اعلا‌ی خویش‌اند (جل ذکره). فرشتگان آسمانی هر یک جایگاهی در عبودیت دایمی دارند و انگیزه‌ی محرکی برای خروج از آن چه در آن به سر می‌برند ندارند، چراکه اشراقات دایمی آن‌ها متوالی است، حالاتشان قوی و ابتهاج و لذاتشان بسیار است، مانند احوال اهل بهشت در طبقات و منازل و جایگاه‌هایشان.

جن نیز از آتش آفریده شده و آتش قوی‌ترین عناصر و دورترین آن‌ها از اثرپذیری است. جماداتی که در محدوده‌ی ماده‌ی انسانی قرار نگرفته‌اند، یا به چیزی دگرگون نمی‌شوند یا پس از پذیرفتن صورتی صلب، نزد آن توقف می‌کنند و دگرگونی آن‌ها به صورت دیگری بسیار دشوار است. حکم در سایر نباتات و حیوانات نیز چنین است.

اما انسانی که برای رسیدن به نهایت خلق شده، به دلیل آن که بین قوه‌ی صرف و فعلیت صرف قرار دارد، تا ابد در حرکت و رجوع و انابه و سلوک است. مایه‌ی تعجب است که کسانی که فرشتگان را بر انسان برتری می‌دهند - مانند صابئه و دیگران - همین امر را که انسان مشتمل بر قوه (استعداد) و نقصان است، منشأ انحطاط درجه‌ی او از درجه‌ی ملائکه دانسته‌اند، در حالی که خود این صفت منشأی است برای این که انسان بر ملائکه برتری یابد و از مراتب آن‌ها بگذرد» (۱۴، ج: ۳، ص: ۶۴، با تصرف).

۲. ۴. ۱. معتقدان به برتری انسان از ملک: عموماً اشاعره و شیعه به این اعتقاد شهرت دارند. البته این اعتقاد در میان آن‌ها اتفاقی نیست (۱۵، ج: ۱۳، ص: ۲۲۱). شواهد این مدعا عبارت‌اند از:

۱. ذیل آیه ۷۰ سوره‌ی اسراء: «و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً». همان‌طور که اشاره کردیم، کلمه‌ی «کثیر» را به معنای جمیع گرفته‌اند. ولی این تفسیر پذیرفتنی

۲. روایاتی که می‌گویند مؤمن نزد خدا گرامی‌تر از ملائکه است. البته واضح است که این روایات فقط انسان‌های مؤمن را در نظر دارند، نه انسان به طور مطلق.

۳. اطاعت انسان از اطاعت فرشتگان برتر است. دلیل این داوری را چنین بیان کرده‌اند: ملائکه مطبوع و مفسور بر اطاعت خدایند؛ اطاعت برای آن‌ها امری طبیعی و فطری است و اصلاً قادر نیستند معصیت کنند. اما انسان هم می‌تواند اطاعت کند و هم مخالفت؛ سازمان وجودش را نیز دو قسم نیرو تشکیل می‌دهد: نیروهای شیطانی و رحمانی؛ یکی عقل و دیگری شهوت و غضب. پس انسان مؤمنی که با نفس خود جهاد کند و با آن که می‌تواند معصیت کند، خودداری نماید و در عوض، خدای را اطاعت کند، از ملائکه افضل است.

نقد: البته این مطلب قابل پذیرش نیست. این داوری بر اساس یک اصل عقلایی در جامعه‌ی بشری انجام گرفته است و اگر آن را به فرشتگان نیز تعمیم دهیم - که البته مجوزی برای این کار نداریم، مستلزم آن است که اولاً اطاعت فرشتگان بی‌ارزش یا کم‌ارزش باشد، ثانیاً باید بپذیریم که انقیاد ذاتی - که هیچ‌وقت از ذات تخلف نمی‌کند - اطاعت حقیقی نیست و اگر اطاعتش بنامیم، مجازی است. بر این اساس، ملائکه نباید مقرب درگاه خدا باشند و یا اطاعتشان ارزش داشته و باعث مقام و منزلتشان شود. در حالی که خدای تعالی از آن‌ها با تکریم فراوان یاد کرده و عبادت آن‌ها را بسیار ستوده است.^{۵۸}

وجه برتری اطاعت انسان آشکار کردن صفای باطن و حسن سریره‌ی اوست و صرف این که انسان به طور مساوی به فعل و ترک عمل قدرت دارد، ملاک اصلی برتر بودن اطاعت او نیست. به بیان دیگر، صرف داشتن این استعداد برتری انسان را در عالم واقع به همراه ندارد؛ بلکه باید انسان در عمل، خود را به جایگاهی برساند که پلیدی‌ها را از نفس زدوده و آن را از رذایل پاک کرده باشد؛ زیرا عبادت و اطاعت کسی که نفسی پلید دارد هیچ قیمتی ندارد، هرچند در تصفیه‌ی عمل، منتهای قدرت و نهایت درجه‌ی سعی را به کار گرفته باشد؛ مانند اطاعت منافق و افراد گرفتار مرض درونی، که عملشان نزد خدای سبحان حبط است و خداوند حسناتشان را از دیوان اعمالشان محو می‌کند (۱۵، ج: ۱۳، ص: ۲۲۶).

۳. ۴. ۲. **معتقدان به برتری ملک از انسان:** معتزله به این عقیده معروف‌اند. دلیل عمده‌ی آنان نیز ذیل آیه‌ی ۷۰ سوره‌ی اسراء است. آنان «مِن» را تبعیضیه دانسته‌اند و معتقدند برای بنی‌آدم، همین منزلت بس که تنها موجوداتی که از ایشان برترند فرشتگان‌اند (۱۱، ج: ۲، ص: ۶۸۱).

۳. ۴. ۳. **نظرات میانه:** بیشتر دانشمندان معتقدند قائل شدن به برتری جنس ملک بر انسان یا بر عکس، به‌طور مطلق، صحیح نیست. در این میان: گروهی معتقدند پیامبران به طور مطلق، از سایر موجودات برترند، سپس تمامی ملائکه بر تمامی بشر برتری دارند (در

بین ملائکه نیز سلسله‌ی فرستادگان از ملائکه از سایر ملائکه برترند (۸، ج: ۱، ذیل آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی بقره؛ ۱۸، ج: ۸، ص: ۲۸۵؛ ۱۷، ج: ۶، ص: ۵۰۳؛ ۱۲، ج: ۴، ص: ۳۰۴). بعضی دیگر معتقدند کروبیین از ملائکه، به طور مطلق، برترند. آن‌گاه برجستگان بشر، سپس عموم ملائکه از عموم بشر، که امام فخر رازی این قول را اختیار کرده و به غزالی هم نسبت داده است (۸، ج: ۷، ص: ۳۷۵).

برخی معتقدند هر طبقه و صنفی از آدمیان از طبقه‌ی متناظر در فرشتگان برترند. فاضلان آدمیان از فاضلان فرشتگان برترند، متوسطان و طبقه‌ی پایین نیز چنین‌اند (۱۳، ج: ۲، ص: ۱۳۸۶).

گروهی انسان کامل را به‌طور مطلق برتر می‌دانند و فرشتگان مقرب را در درجه‌ی بعد قرار می‌دهند. سایر انسان‌ها نیز از سایر فرشتگان بالاترند (۱۶، ج: ۸، ص: ۳۱۳ و ۴، ج: ۱۲، ص: ۲۵۰).

عده‌ای نیز بر آن‌اند که فرستادگان بشر از فرستادگان ملک برترند، فرستادگان ملک بر اولیای بنی‌آدم برتری دارند و اولیای بنی‌آدم بر اولیای ملائکه، صلحای اهل ایمان از عوام ملائکه برترند و عوام ملائکه از فساق مؤمنان (۲۳، ج: ۵، ص: ۲۹۱).

۳. ۵. ملک برتر است یا انسان؟

با توجه به آنچه گذشت، نمی‌توان به‌طور مطلق، فرشته را با انسان مقایسه کرد و حکم به برتری یکی بر دیگری داد. ذات فرشته، که قوامش بر طهارت و کرامت است و اعمالش جز ذلت عبودیت و خلوص نیت حکمی ندارد، از جنس و ذات انسان، که با کدورت‌های هوا و تیرگی‌های غضب و شهوت مشوب و مکدر است، شریف‌تر است. کم‌تر اعمال انسانی از شرک و شومی نفس و دخالت طمع خالی است. به همین جهت، قوام ذات فرشتگان از قوام ذات انسان افضل و اعمال فرشته خالص‌تر و خدایی‌تر از اعمال انسان است. اعمال فرشته هم‌رنگ ذات وی و اعمال آدمی هم‌رنگ ذات او است. کمالی که انسان آن را برای ذات خود هدف قرار داده و در پرتو اطاعت خدا جست‌وجویش می‌کند ملک در ابتدای وجودش دارا است.

اما ممکن است همین انسان - که کمال ذاتی خود را به تدریج (به‌سرعت یا به‌کندی) از راه به دست آوردن استعدادهای تازه کسب می‌کند - در اثر استعدادهای به دست آمده، به مقامی از قرب و به حدی از کمال، بالاتر از آن‌چه ملائکه با نور ذاتی‌اش در ابتدای وجودش بدان رسیده است، برسد (۱۵، ج: ۱۳، ص: ۲۲۷).

ظاهر کلام خدای تعالی هم این امکان را تأیید می‌کند: در داستان آفرینش خلیفه در زمین، برتری انسان را برای ملائکه بیان فرمود: این موجود در تحمل علم به اسما، قدرتی

دارد که شما ندارید. او می‌تواند علم به تمامی اسما را تحمل کند و همین تحمل مقامی از کمال است که مقام تسبیح ملائکه به حمد خدا و تقدیستان، به آن پایه نمی‌رسد. مقامی است که باطن انسان را از فساد و سفک دماء پاک می‌کند. ملائکه نیز قانع شدند: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره/۳۰).

هم‌چنین است مأمور شدن ملائکه به سجده کردن بر آدم و این‌که همه‌ی آنان وی را سجده کردند: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ». سجده‌ی ملائکه بر آدم از باب خضوع ایشان در برابر مقام کمال انسانی و آدم برای ایشان به منزله‌ی قبله بوده است که با وجود خود، انسانیت را در برابر ایشان مجسم نموده بود.

صدرالمتألهین در تفسیر خود، پس از نقل نظریات مختلف دانشمندان در این باب و شرح و نقد دلایل قرآنی و فلسفی آنان، طی بحثی دقیق، با بیان هشت اصل، به این نتیجه می‌رسد که انسان در بالاترین مرتبه‌ی کمالی خود از ملائکه برتر است، هرچند به صورت معمول، فرشتگان از عموم انسان‌ها بالاتر باشند. به عبارت دیگر، فرشتگان - که اوصاف جمیل آنان در قرآن از نظر گذشت - بالاترین مقامات بالفعل را در عالم دارند؛ ولی انسان - که امتیازات و ویژگی‌های او بیان شد - این استعداد را دارد که از فرشتگان بگذرد، چنان‌که خلیفه‌ی کامل حق، حضرت رسول اکرم(ص)، چنین است. از وجود نازنین رحمة للعالمین نقل شده که فرمودند: «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعَى فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ» (۲۵، ج: ۱۸، ص: ۳۶۰ و ج: ۷۹، ص: ۲۴۳): «من اوقاتی با خدای تعالی دارم که هیچ فرشته‌ی مقرب و هیچ پیامبری که از جانب خدا فرستاده شده، به پای من نمی‌رسد [و به مقام و علو درجه‌ی من راه نمی‌یابد]». این مطلب با این‌که جبرئیل یا سایر فرشتگان در بعضی اوقات، معلم آن بزرگوار باشند، منافاتی ندارد؛ چراکه انسان دارای نشئه‌های مختلف است (۱۴، ج: ۳، ص: ۶۹).

عموماً صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که باید بالاترین جایگاه انسان را با ملک مقایسه کرد و هر صنفی از فرشتگان را نیز با صنف متناظر در انسان‌ها - که در عالم آنان قرار می‌گیرند - در نظر گرفت. هم فرشتگان و هم انسان‌ها انواع بسیاری دارند. برخی از ملائکه ملائکه‌ی علوم‌اند و بعضی ملائکه‌ی اعمال، و ملائکه‌ی اعمال برخی ملائکه‌ی بهشت و رحمت‌اند و بعضی ملائکه‌ی آتش و عذاب، مانند زبانیه؛ و هر گروه منازل و مراحل فراوانی دارند (همان): «وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ» (صافات/۱۶۴) «و هیچ‌یک از ما [فرشتگان] نیست مگر [این‌که] برای او [مقام و] مرتبه‌ای معین است».

اصناف بشر نیز فراوانند: اهل علم و معرفت و قرب و اهل عمل. فرمان‌بردار و اهل بهشت یا گنه‌کار و اهل دوزخ.

«بالجمله باید گفت: انسان کامل واصل به مقام ملک، در شرف و قرب با او مساوی است، با این تفاوت که به اعتبار جامعیتش و دربرداشتن سایر مقامات و گذر از آنها، کمال تمام‌تری دارد» (همان، ص: ۷۰).

۴. نتیجه: تکریم و تفضیل انسان، هدیه‌ی اسلام به بشریت

با توجه به آنچه گذشت، مقام و منزلت انسان در جهان هستی آشکار می‌شود. انسان استعداد‌های ویژه‌ای دارد و به سبب آنها ذاتاً مورد تکریم آفریننده‌ی خویش قرار گرفته است. اگر با پرورش نفس خود در مسیر کمال، استعداد‌های خدادادی خویش را به نحو احسن شکوفا کند، علاوه بر حفظ این افتخار (تکریم ذاتی)، از تکریم ویژه‌ی الهی نیز برخوردار می‌شود و در صورتی که به کمال برسد و خلیفه‌ی بالقوه‌ی خدای تعالی گردد، مقامی فوق مقام فرشتگان مقرب الهی خواهد داشت؛ و این یعنی ترسیم باشکوه‌ترین جایگاه در میان آفریدگان خدای عز و جل برای شاهکار خلقت، انسان.

هیچ مکتبی تا کنون نتوانسته است کرامت انسان را، چه کرامت ذاتی و چه اکتسابی، با مبنایی چنین استوار و ضمانتی چنین قطعی، همراه با ارائه‌ی نمونه‌های به‌ثمر رسیده، عرضه کند. تنها اسلام، دین توحیدی غیرمحرّف، است که به‌خوبی نشان می‌دهد خالق یکتا انسان کامل (خلیفه الله) را منزلتی تا بدین حد رفیع بخشیده و ضمانت نموده است و در این مسیر، از هیچ کمکی به وی فروگذار نکرده است؛ چنان‌که وعده فرموده که با عدالت خویش، زمینه‌ی حرکت کمالی همه‌ی انسان‌ها را، حتی با داشتن ضعف‌های وجودی، فراهم می‌آورد^{۵۹}، تلاش‌های انسان را بی‌اثر نمی‌گذارد^{۶۰} و کاستی‌های او را جبران می‌کند^{۶۱}. بدین ترتیب، زمینه‌های پیش‌رفت و سعه‌ی وجودی او را افزایش می‌دهد تا لایق کسب برترین مدال هستی، خلافه‌ی الهی، گردد و مسلماً خدا خلف وعده نمی‌کند^{۶۲}. شاهد آن نیز وجود ذی‌جود حضرت محمد مصطفی (ص) و اهل‌بیت مطهر آن حضرت (صلوات‌الله علیهم اجمعین) است که این مقام برتر را کسب کرده‌اند و الگوی بشریت قرار گرفته‌اند^{۶۳}.

البته اگر انسان با غفلت از تربیت و پرورش صحیح نفس، خود را به ورطه‌ی هلاکت فروافکند، عملاً خود را از این دایره بیرون افکنده است و مستحق سرزنش و عقاب الهی است؛ چراکه با قدرناشناسی، خود را به پایین‌ترین مراتب هستی رسانده است. این حقارت به‌اندازه‌ی غیر قابل تحمل است که در آخرت، انسان کافر را به انتقام‌جویی وامی‌دارد^{۶۴}.

پس به‌جا است که انسان با معرفت و بینشی عالمانه، جایگاه خود را بشناسد و تمام همت خود را در راه رسیدن به آن مصروف دارد که منتهای سعادت او همین است.

یادداشت‌ها

۱. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»: به‌راستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم. سپس او را به پست‌ترین [مراتب] پستی بازگردانیدیم. (تین/۴-۵).
۲. «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»: آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند (اعراف/۱۷۹).
۳. «کرم المطر: کثر ماؤه» وقتی باران، آب خود را سخاوتمندانه می‌بخشد، این عبارت را به‌کار می‌برند.
۴. اشاره به آیات پیشین.
۵. ر.ک: ۹، ص: ۷۰۷؛ ۵، ج: ۱۰، ص: ۲۳۴؛ ۳، ذیل کرم؛ ۲۶، ج: ۱۰، ص: ۴۵ - ۴۹؛ ۲۱، ج: ۶، ص: ۱۰۳ - ۱۰۶.
۶. نمل/۲۹: [ملکه سبا] گفت: «ای سران [کشور] نامه‌ای از جمند برای من آمده است».
۷. شعراء/۷: در آن از هر گونه جفت‌های زیبا رویانیده‌ایم.
۸. شعراء/۵۸: و گنجینه‌ها و جایگاه‌های پرناز و نعمت بیرون کردیم.
۹. اسراء/۲۳: و با آن‌ها سخنی شایسته بگوی.
۱۰. اسراء/۷۰.
۱۱. حجرات/۱۳: در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.
۱۲. فجر/۱۵: می‌گوید: «پروردگرم مرا گرامی داشته است».
۱۳. انفطار/۱۱: [فرشتگان] بزرگواری که نویسندگان [اعمال شما] هستند.
۱۴. نمل/۴۰: بی‌گمان پروردگرم بی‌نیاز و کریم است.
۱۵. انفطار/۶: چه چیز تو را در باره‌ی پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته؟
۱۶. علق/۳: بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است.
۱۷. فجر/۱۵: در نتیجه، انسان چنین است که وقتی پروردگارش امتحانش کرد و او را اکرام نمود و نعمتش داد، می‌گوید: «پروردگرم اکرامم کرد».
۱۸. حجرات/۱۳: به درستی، گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.

۱۹. انبیاء/۲۶ و ۲۷: بلکه بندگان مقرب خدا هستند که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهند کرد و هر چه کنند به فرمان او کنند.
۲۰. معارج/۳۵: اینان در بهشت‌هایی مکرم‌اند.
۲۱. صافات/۴۰ و ۴۲: جز بندگان پاک خدا ... و آنان گرامی داشته‌شده‌اند.
۲۲. یس/۲۶ و ۲۷: ای کاش، قوم من می‌دانستند که پروردگارم چگونه مرا آمرزید و در زمره‌ی عزیزانم قرار داد.
۲۳. حجرات/۱۳: در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.
۲۴. در روایات، به هر دو قسم اشاره شده است.
۲۵. انفال/۶۷: شما متاع دنیا را می‌خواهید، ولی خدا آخرت را.
۲۶. بقره/۱۹۷: و زاد و توشه تهیه کنید، که بهترین زاد و توشه پرهیزگاری است.
۲۷. نساء/۳۴: مردان سرپرست و نگهبان زنان‌اند، به خاطر برتری‌هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است.
۲۸. نساء/۳۲: و از فضل (و رحمت و برکت) خدا، برای رفع تنگناها طلب کنید.
۲۹. مائده/۵۴: این فضل خداست که به هر کس بخواهد، می‌دهد.
۳۰. فجر/۱۵: اما انسان هنگامی که پروردگارش وی را می‌آزماید و عزیزش می‌دارد و نعمت فراوان به او می‌دهد، می‌گوید: «پروردگارم مرا گرامی داشته است».
۳۱. رعد/۴: و [با این همه] برخی از آن [درخت]ها را در میوه [از حیث مزه و نوع و کیفیت] بر برخی دیگر برتری می‌دهیم.
۳۲. اسراء/۶۲: [سپس] گفت: «به من بگو: این کسی را که بر من برتری دادی [برای چه بود]؟».
۳۳. در مورد تفاوت عقل سایر موجودات عاقل (جن و ملک) با عقل انسان، به مدد حق، در جای خود، بحثی خواهیم داشت و خواهیم دید که با عنایت به ویژگی‌های عقل انسان، می‌توان آن را منحصربه‌فرد دانست.
۳۴. مادی و معنوی: کمال مادی بشر نیازی به توضیح ندارد. کمال معنوی بشر نیز با ظهور دین اکمل (اسلام) و تربیت انسان‌هایی بر مبنای این مکتب، که منشأ تحولات عظیم در جهان و زمینه‌ساز و یاور منجی بشریت، حضرت ولی عصر(ع)‌اند، به ظهور می‌پیوندد.
۳۵. ر.ک: ۱۶، ج: ۶، صص: ۶۶۱ - ۶۶۲؛ ۱۵، ج: ۱۳، ص: ۲۱۵؛ ۲۷، ج: ۱۲، ص: ۱۹۸ و سایر تفاسیر.

۳۶. با استفاده از توضیحات علامه مجلسی در بحار/الانوار، ج: ۵۷، صص: ۲۷۰ - ۲۷۴ و فخر رازی در تفسیر کبیر، ج: ۷، صص: ۳۷۲ - ۳۷۴، با دخل و تصرف.

۳۷. در حدیثی از امام باقر(ع) وارد شده است که: «خلق کل شیء منکباً غیر الانسان خلق منتصباً» (۱۹، ج: ۳، ص: ۱۸۸).

۳۸. ابن عساکر عن أنس بن مالك مرفوعاً عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (تفسیر المنیر، ج: ۱۵، ص: ۱۲۵).

۳۹. روایتی است که از ابن عمرو انس بن مالک و زید بن اسلم و جابر بن عبد الله انصاری از رسول خدا روایت شده، و در روایت آخری آمده که وقتی خداوند آدم و ذریه‌ی او را خلق کرد، ملائکه گفتند: پروردگارا این‌ها را خلق کردی و همه‌گونه وسایل لذت مانند خوردن، آشامیدن و نکاح کردن و بر اسب سوار شدن برایشان فراهم نمودی. حال که چنین کردی پس دنیا را به ایشان بده و آخرت را به ما فرشتگان واگذار. خدای تعالی فرمود: «من هرگز کسی را که با دو دست خود خلق کرده‌ام با کسی که با یک کلمه‌ی «کن» آفریدم، برابر نمی‌کنم». اصل مضمون روایت درست نیست؛ زیرا در این روایت، خوردن و آشامیدن و ازدواج کردن و امثال آن را لذت و کمال خوانده، در حالی که این کارها در آدمی به منظور استکمال و بقا انجام می‌گیرد و ملائکه بدون این اعمال، آن را دارند؛ یعنی ملائکه از ابتدای وجود، کمالاتی را که بنی‌آدم با به کار بردن قوای مادی خود و اعمال خسته‌کننده‌اش به دست می‌آورد واجد است. ولی انسان مجبور است نظام جاری در عالم ماده را بپذیرد. بنابراین چگونه ممکن است که بگوییم ملائکه از خدا چنین چیزهایی را خواسته‌اند؟ محال است چیزی را درخواست کنند که دارای آن هستند و نسبت به اموری حرص به خرج دهند که از آن محروم نیستند (۱۵، ج: ۱۳، ص: ۲۲۳).

۴۰. ابراهیم/۳۲ و ۳۳: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ * وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَاتَبِينَ وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ»: خدا است که آسمان‌ها و زمین را آفرید، و از آسمان آبی فرستاد، و به وسیله‌ی آن از میوه‌ها برای شما روزی بیرون آورد، و کشتی را برای شما رام گردانید تا به فرمان او در دریا روان شود، و رودها را برای شما مسخر کرد. و خورشید و ماه را - که پیوسته روان‌اند - برای شما رام گردانید و شب و روز را [نیز] مسخر شما ساخت.

نحل/۱۲: «وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النَّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»: و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید، و ستارگان به فرمان او مسخر شده‌اند. مسلماً در این [امور] برای مردمی که تعقل می‌کنند، نشانه‌ها است.

نحل/۱۴: «وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلُكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»: و اوست کسی که دریا را مسخر گردانید تا

از آن گوشت تازه بخورید، و پیرایه‌ای که آن را می‌پوشید از آن بیرون آورید. و کشتی‌ها را در آن، شکافنده‌ی [آب] می‌بینی، و تا از فضل او بجوید و باشد که شما شکر گزارید.

حج/۶۵: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلُكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ يُمَسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ»: آیا ندیده‌ای که خدا آن چه را در زمین است به نفع شما رام گردانید، و کشتی‌ها در دریا به فرمان او روان‌اند، و آسمان را نگاه می‌دارد تا [امبادا] بر زمین فرو افتد، مگر به اذن خودش [باشد]. در حقیقت، خداوند نسبت به مردم، سخت رؤوف و مهربان است.

۴۱. عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج: ۲، ص: ۳۶: از گناهان بپرهیزید تا عمرتان طولانی شود.

۴۲. توضیح بیشتر در ادامه خواهد آمد.

۴۳. در این مورد در مقاله‌ای دیگر سخن گفته‌ایم.

۴۴. قسم چهارمی برای این تقسیم‌بندی قابل تصور نیست؛ چرا که عدم موجودی که قدمش ثابت شده، ممتنع است.

۴۵. البته در این که حیوانات نیز درجاتی از عقل دارند، بحثی نیست. اما قطعاً عقل آن‌ها به قدری نیست که اختیار و تکلیف، به صورتی که در انسان و جن دیده می‌شود، برای آنان تعریف شود.

۴۶. البته واضح است که شعور عمومی موجودات عالم هستی ثابت است؛ شعوری مقدس که بر اساس هدایت عامه در وجود آن‌ها نهاده شده است و خدای تعالی آنان را چنین ستوده است: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَآ يَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»: آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر کس که در آن‌ها است او را تسبیح می‌گویند و هیچ چیز نیست مگر این که در حال ستایش، تسبیح او می‌گوید؛ ولی شما تسبیح آن‌ها را در نمی‌یابید. به راستی که او همواره بردبار [و] آمرزنده است. (اسراء/۴۴).

۴۷. در این مورد، در بخش ۲. ۴ از همین مقاله توضیحات بیشتری ارائه خواهد شد.

۴۸. بقره/۳۱-۳۲: و [خدا] همه‌ی [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت، سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: «اگر راست می‌گویید، از اسامی این‌ها به من خبر دهید». گفتند: «منزه‌ی تو! ما را جز آن چه [خود] به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست تویی دانای حکیم».

۴۹. از جمله به ستمکاران می‌گویند: «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ» (انعام/۹۳) و به اهل بهشت می‌گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ» (نحل/۳۲) و مالک دوزخ به دوزخیان می‌گوید: «إِنَّكُمْ مَكِيدُونَ» (زخرف/۷۷) و ...

۵۰. در آیه‌ی نحل/۳۲ خطاب «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ» از زبان فرشتگان ذکر شده که در هنگام قبض روح است نه در قیامت.

۵۱. مثلاً درباره‌ی اوصاف روز قیامت می‌فرماید: «قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ» (نحل/۲۷) و نیز می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَبِذَا يَوْمِ الْبَعْثِ وَ لَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (روم/۵۶).

۵۲. مثلاً از امام صادق (ع) نقل شده که فرمودند: «الأعراف كُتبان بين الجنة و النار، و الرجال الاثمة صلوات الله عليهم يقفون على الأعراف مع شيعتهم و قد سبق المؤمنون الى الجنة، فيقول الاثمة لشيعتهم من أصحاب الذنوب: انظروا الى إخوانكم في الجنة قد سبقوا إليها بلا حساب، و هو قول الله تبارك و تعالی: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ ثم يقال لهم: أنظروا الى أعدائكم في النار و هو قوله: و إذا صرفت أبصارهم تلقاء أصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمين و نادى أصحاب الأعراف رجالاً يعرفونهم بسيماهم في النار فقالوا ما اغنى عنكم جمعكم في الدنيا و ما كنتم تستكبرون ثم يقولون لمن في النار من أعدائهم: أ هؤلاء شيعتي و إخواني الذين كنتم أنتم تحلفون في الدنيا لا ينالهم الله برحمة ثم يقول الاثمة لشيعتهم: ادخلوا الجنة لا خوف عليكم و لا أنتم تحزنون»؛ اعراف تلی از رمل بین بهشت و دوزخ است و رجال ائمه (عليهم السلام) اند که وقتی مؤمنان به بهشت وارد شده‌اند در کنار شیعیانشان بر اعراف ایستاده‌اند و به شیعیان گنه‌کار خود می‌گویند: برادرانتان را در بهشت بنگرید که بی حساب واردش شدند. این همان سخن خدای تعالی است که: [آنان خطاب به بهشتیان می‌گویند: سلام بر شما، ولی وارد بهشت نمی‌شوند؛ با آن که امید آن دارند. سپس به ایشان گفته می‌شود: به دشمنانتان در آتش بنگرید. این فراز آیه اشاره به این مرحله دارد که فرمود: چون چشمشان به سمت جهنمیان بازگردانده می‌شود، می‌گویند: پروردگارا، ما را همراه قوم ستم‌کار قرار نده. سپس اصحاب اعراف مردانی را که با نشانه‌هایشان می‌شناسند در آتش صدا زده و می‌گویند: جمعیتتان در دنیا و ابزار استکبارتان به دردتان نخورد. سپس به دشمنانتان، که در آتش‌اند، می‌گویند: آیا همین شیعیان و برادرانم بودند که در دنیا سوگند یاد می‌کردید که خدا هیچ رحمتی را شامل حالشان نمی‌کند؟ آن‌گاه ائمه (عليهم السلام) به شیعیانشان می‌فرمایند: وارد بهشت شوید، نه ترسی بر شما است و نه اندوهناک می‌شوید (۱۹، ج: ۲، ص: ۳۴).

۵۳. «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ» (فاطر/۴۴)؛ «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ» (يوسف/۲۱) و نیز «إِنَّ اللَّهَ بِالْعُمْرَةِ» (طلاق/۳).

۵۴. در جای خود، نشان دادیم که چنین برداشتی نادرست است.

۵۵. در میان عناصر اولیه، بیش‌ترین کمال و کمترین استعداد را دارد.

۵۶. واجد بیش‌ترین استعداد و کم‌ترین کمال.

۵۷. بسیاری از مفسران بر آن خرده گرفته‌اند. ر. ک: ۱۱، ج: ۲، ص: ۶۸۱؛ ۱۵، ج: ۱۳، ص: ۲۲۰.

۵۸. «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْتَفِئُونَ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (انبیاء/۲۷) و نیز «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (تحریم/۶)؛ به طوری که ملاحظه می‌کنید ذات ایشان را گرمی داشته است، بدون اینکه مقید به قیدی کرده باشد و اطاعتشان را و معصیت نکردنشان را مدح نموده است. پس معلوم می‌شود نسبت به هر امری از اوامر خدایی هم قدرت اطاعت دارند و هم قدرت معصیت.

و نیز در مدح عبادت و تذلل در برابر پروردگارشان فرموده: «وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» (انبیاء/۲۸) و نیز فرموده: «فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ هُمْ لَا يَسْأَمُونَ» (فصلت/۳۸) و نیز فرمود: «وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونََهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ» (اعراف/۲۰۶)، که پیغمبر گرمی خود را دستور می‌دهد خدای را یاد کند آن‌طور که ملائکه او را یاد می‌کنند و خدای را بندگی کند آن‌طور که فرشتگان عبادتش می‌کنند.

۵۹. بقره/۲۸۶: «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»؛ خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند.

۶۰. عنکبوت/۶۹: «وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»؛ و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم.

۶۱. فرقان/۷۰: «فَأُولَئِكَ يَبْدَلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»؛ پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند.

۶۲. آل عمران/۹: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخَلِّفُ الْأَمْعَادَ»؛ قطعاً خداوند در وعده‌ی [خود] خلاف نمی‌کند.

۶۳. احزاب/۲۱: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»؛ قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست: برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند.

۶۴. فصلت/۲۹: «وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ أُضْلَلْنَا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ»؛ و کسانی که کفر ورزیدند گفتند: «پروردگارا، آن‌هایی از جن و انس که ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا آن‌ها را زیر قدم‌هایمان بگذاریم تا زیون شوند».

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن فارس، ابی‌الحسین احمد بن فارس بن زکریا، (بی‌تا)، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبد السلام هارون، قم: دار الکتب العلمیه.

برتری انسان بر سایر آفریدگان ۱۷۳

۴. ابوالفتوح رازی. حسین بن علی، (۱۴۰۸ق)، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۵. الازهری، ابی منصور محمد بن احمد، (۱۴۲۱ق)، *تهذیب اللغة*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۶. بحرانی، یحیی بن حسین بن عشیره، (۱۴۲۶ق)، *بهجه الخاطر و نزهه الناظر فی الفروق اللغویه و الإصطلاحیه*، تحقیق: امیر رضا عسکری زاده، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه.
۷. جوادی آملی، عبد الله، (۱۳۸۵)، *تفسیر انسان به انسان*، قم: نشر اسراء.
۸. رازی، فخر الدین ابوعبدالله محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق: دار الشامیه، بیروت: دار العلم.
۱۰. زحیلی، وهبه بن مصطفی، (۱۴۲۲ق)، *تفسیر الوسیط*، دمشق: دار الفکر.
۱۱. زمخشری، محمود، (۱۴۰۷ق)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت: دارالکتب العربی.
۱۲. سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله، (۱۴۰۶ق)، *الجدید فی تفسیر القرآن المجید*، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۱۳. سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، (۱۳۸۰)، *تفسیر سورآبادی*، تهران: فرهنگ نشر نو.
۱۴. صدرالمآلهین، محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی، (۱۳۶۱)، *تفسیر القرآن الکریم* (تفسیر ملاءصدرا)، تصحیح محمد خواجوی، قم: بیدار.
۱۵. طباطبایی، علامه سیدمحمدحسین، (۱۳۷۴)، *تفسیر المیزان*، ترجمه‌ی محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۶. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۱۷. طوسی، محمد بن حسن، (بی تا)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۸. طیب، سیدعبدالحسین، (۱۳۷۸)، *الطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات اسلام.
۱۹. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، (۱۴۱۵ق)، *تفسیر نور الثقلین*، قم: انتشارات اسماعیلیان.
۲۰. فضل الله، سیدمحمدحسین، (۱۴۱۹ق)، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت: دارالملاک للطباعه و النشر.
۲۱. قرشی، سید علی اکبر، (۱۳۷۱)، *قاموس قرآن*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

۲۲. قمی، حاج شیخ عباس، (۱۳۷۴)، *مفاتیح الجنان*، مترجم: موسوی کلانتری، تهران: انتشارات پیام آزادی.
۲۳. کاشانی، ملافتح‌الله، (۱۳۳۶)، *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران: کتابفروشی محمد حسن علمی.
۲۴. گنابادی، سلطان محمد، (۱۳۷۲)، *تفسیر بیان السعاده فی مقامات العبادہ*، ترجمه‌ی رضا خانی و حشمت‌الله ریاضی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور.
۲۵. مجلسی، علامه محمدباقر، (۱۴۰۴ق)، *بحار الانوار*، الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، بیروت: مؤسسه الوفاء.
۲۶. مصطفوی، حسن، (۱۳۶۰)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴)، *تفسیر نمونه*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۸. میبیدی، ابوالفضل، (۱۳۶۳)، *کشف الاسرار و عده الابرار*، تهران: امیرکبیر.